کتابخانه مجلس شورای اسلامی
فیلمولوتیک تاسیس ۱۳۶۲
نام کتاب
نام نویسنده
موضوع کتاب
شماره دفتر
۲۲۵۷۵
بازدید شد
۱۳۸۲
خطی «فهرست شده»
۸۱۲۸
بازدید ۱۳۴۰

کتابخانه
مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم

صبا بشیر بهار است دایه ابر بهار
نسیم از رخ یار آورد بوی مشک تتار
بهار دردکه مریم گرفته دامن ابر
نثار موکب او می‌کند ستاره نثار
ترا که لاله و نسرین نثار راه تو کرد
ز بهر مقدم تو لاله و بنفشه نثار
چو طلعت تو که طالع شناس مژده دهد
بکوز کوزه بلالت طلوع خاور کرد
کجاست مجلس تا عرض کند دیباچه
که خانه خسرو خاور است و تخت بهار
غلام عرض همی کرد در مقام نیاز
که ای ستوده خصال و ای ستوده شعار

۲

ز بهر مقدم بهمن‌ماه و صبح بهار
ز پرنیان بهشتی بساط سبز بهار
بهار عارض گیتی بخال و خط بنگار
بنفشه زلف بتان و شکوفه روی نگار
ز ابر و باد و مه و خورشید و آب و خاک
ز بهر پرورش نوبهار گشته شریک
ز ابر و باد و مه و خورشید و آب و خاک
ز بهر پرورش نوبهار گشته شریک
ز ابر و باد و مه و خورشید و آب و خاک
ز بهر پرورش نوبهار گشته شریک
ز ابر و باد و مه و خورشید و آب و خاک
ز بهر پرورش نوبهار گشته شریک

قایم بوزیر در رفتار و جوشش — مقوم جهان کشت و جان جهان را
صدف بین و بحر فشان بین نقاشش — در ملک مبین کنه ایشان را

دستور جلال الحق کز درگه جلالش

انصاف رهانده ز قضا انصاف ایشان را

ان خواجه که بر درگه او بر سر هر صدر — در بندگی شاه کمر بسته میان را
در حال عطا روح فشاند بر جهان — در وقت سخط پاک بشوید ز تن آن را
آنجا که زبان قلمش در سخن آید — بر سحر بغلطاند بتوحید بیان را
وانجا که خط کرسی او بر بر کشد — بر بارگه حاصل بغلطاند بیان را
ای شیر ز بانگ تو شکوک ملک آید — حاصل بشکیبی کو چندی سپر ایشان را
از فرقه دانایی تو بر بیضه آید — بوبکر ز هر ترسه بلرزد تن آن را
ماه از شبح حاجب کم کنه ز دیدن قدش را — ماه از شبح خرد کم کنه ز دیدن خان را
ای ماه که بخت گیا یا نشهر آید — دیهیم بر و در مقصد شهار اکیان را

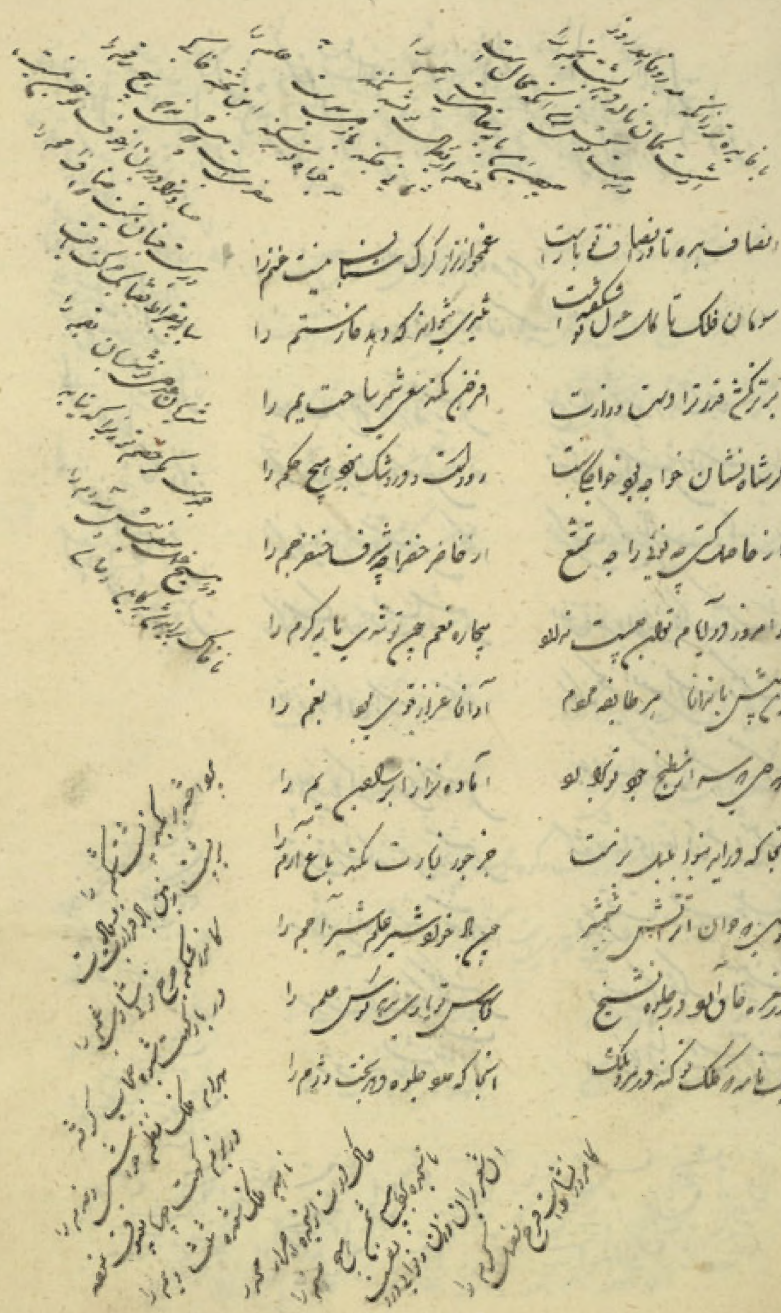

نصرت قتالیه باکرامی را
صدر جان خواجه خان دریغ را

صاحب اقبال طالع آنکه زیبد بارش — صبح سعادت قدمبوس دولت این را
آنکه قضا در حریم حشمت آرد لو — قبض کنان کوش شهر سنین را
آنکه قدر در امیر حشمت انگشت — سحر کشان کلک سنان و نگین را
آنکه فلک بر سکون بیند و یارش — بطق نظر دایره اثر نگاه کمین را
قلزم دکان زر بسیط بخشنده — کلک کفیش نعیر بیشه کمین را
پای نظر یا گه نبرد فرارش — رعم شمارد کنان نکیب پیش را
مقبل قدر اشکنه نقص پذیرش — کشف قضای نهان غرب و شین را
غره نقطبی دلو در عرش صدرش — در عرق آفتاب صبح برین را
حسرت تیغ عدو کوه هر گلشن — در تپش کوه شک در تپش را
پای شرف مهر عارش تهاده — در ملکان آفتاب صبح یمین را

خوی مروت پادشاه چه کارست — خاصه تهیی کارهای چنین ما
سبز سر سبع شهان بگاه پرستش — رجم چنان صد هزار دیو لعین را
غیث خوارزم شاه پیش پرستش — چشمه خضر و هر جشم حاد و پین را
دست بقدر اگر مطاوع نودر نو — معصم ملک ساخت حلیه متن را
شاد ترین ای در ظهور معجز نه چیز — هر سه یکجا شد شخص چنین را
ناصر تو خیر ناصرت بین بت — طاعت تو تا صرفت خیر معین را
باغ جهان از بهار عدل تو چونان — رشک برابر نگار خانه چین را
ملک بهمه از تو در پس نظامند — پای تو زان انتظام باد یقین را

سپهر دولت دکره در قصاید بحر سنا
علی ابن ابی طاهر ابن علاء سنا

خلاصه همه اولاد حاضر انعام — خلاصه مجتبی خلاصه بسزا
نظام دولت و مقامات ملک و دین — چنانکه کاینات نظام ربط بسزا

الکوب آتشی تو کلاه مایه شوم ... در خانه شکوفه شکر شاب

کر نایب سپهر فرنگ پرخراد ... در حلقه ماه دلبی در حقه شاب

خاید بت برخ تو نباید پنجه که ... خواهد همی بخورد اندر زلور شاب

کیخ که نوک خامه تو در یاش ... ماند بشک بت نقطی نقره شاب

خنده دم ملک پرور و بسر جهان ... در پیش بارگاه تو شکر شاب

فرزانه خجسته دولت دیم کر بلوس فخر ... دولت بر آستان درش اندر حقه شاب

عالی ابو الفتایی بن احمد الکه ...

در فخر دولت دیم در سنطر شاب

شکر کش همیشه شکر کس آن ... خان ماه بیشه شکر خاب برد شاب

بر طاع و پس دعا کوی شب ... بر طعت جنبش شاکر شاب

هر صبح و بوقت بهر خور آن ... سک سنبه بت سرو در حجره شاب

بر جز که خطبه بدحش آورد کنه ... بوی فخر مایه آن جز شاب

شاید اگر نویسد ایشم آبوی ... در بر زر کار باب آب

تا نو بهار سبز بود کشان کبود ... نا لاله خوبرسایه پرستو فرشاب

سر سبز باد بخت تو در دست ... پر محصه هم چو لاله حمرا در قشاب

در جشن سال دشمن تو بخت تار ... ساقه ماه بر بر سمر آذر شاب

چشم قشیح چشم جهان بین شده چو آب ... بگسسته شد رخجه مشکین بنفشاب

بهر دو بر صبح صبوح از کران شب ... چون جوی سیم بر طرف نیلگون آب

جشن تو جای خواب و نشستم بخنجر ... یکسنه پرورد نشش و یکمه پرورد آب

باشد که پیشم از رخ نسرین نشان ... باشد که یابم از لب تو شیرین وجواب

کاغذ بدست کردم و بگذاشتم قلم ... وانچه گفتم نوک قلم را بشک باب

اول دعا کنم بحضرت عالی چو ... کنم هزار فصل نکارم بصبح باب

که عذر دو که ملامت که نارد که نیاز ... که صبح و که شفاعت که جنگ و که عتاب

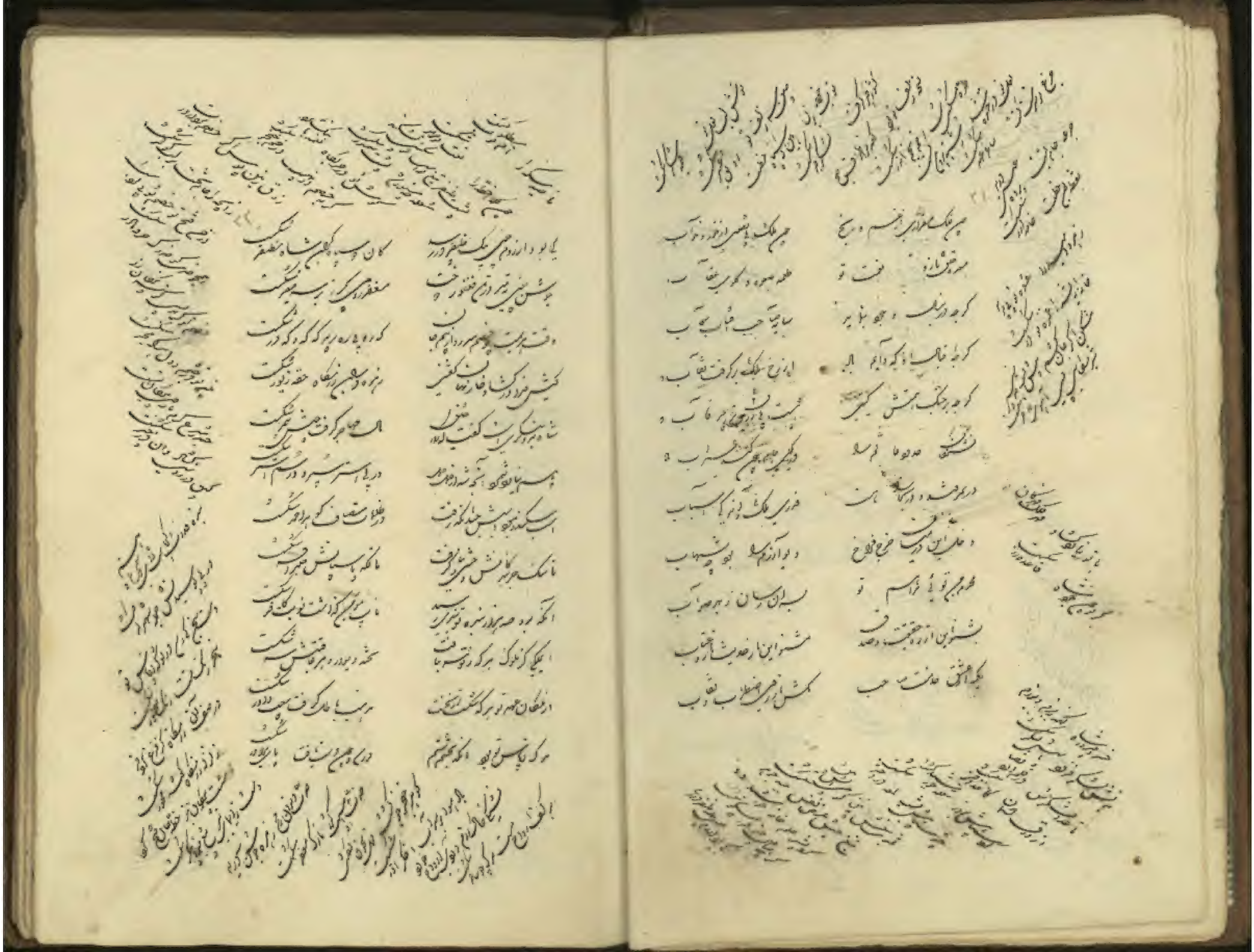

شعله بر سکه کانون شده بر خود پیچان — اخگر کاه ربا پیکر مرجان عصب است

ذره حلقه شده در سطح هوا هم ذرهم — سطر آیت ز کشوف سبحان لب است

شعله آتش این هر دو یکی کف کرده — در سخا دیگر بت قلم محب است

هر زمان ابر بآب گهر افشانده کوش — در خروج از اثر غیب سوی رشب است

صاحب این ابواب فتح در جنس فتح
جنس رایت بخش فتح در پیشه

طاهر آن دوده سطوت سپهر شکوه — صاحب کوه طاهر و طاهر منش است

آنکه در بخشش جمله از فضله خان کرمش — هیچ دل پاک نیست و آن دل هیچ دل است

آنکه در زمزمه خاک ره رفتن بجهد — همه دیباچه خاطر از کتب است

ساحت بارگهش سوده ملک عجم — عدل خاکر رهش رتبه دیوان عرب است

ضبط ملک فلک مدرسه بحر کفش — سلطان ثبت ز سیاق فلک و حجت است

جامه مکفنم رهراز انکه ترا — مدحت از فرض و مرا هست بدین سبب است

عدل و راکه آمر عدل است — بهداد و مرکوست مشهور است

آتش از رشحات تیغ تست — طبع او منطقی بهشه فخر است

آب لاف از عزیمت تست — سر تسلی منطقی بهشه مشکور است

آن قسد فرقه ده عزمت — بوده رام فرس سپهر رهوار است

جبهه خاتم حکم او دولتو — بار منطقی از بشر محمود است

سخره تیر جایه قدت — بهبه در حجی نوح مشهور است

نشتر بوسه بخت شکنه بصیر — کوشش ایزدش صبور است

کشف اسرار مکنه بر سور — بر سوزیده در مشهور است

وصف مکتب او بمی کوم — سعیدوت خانه مکور است

عقل از غایت تعالی گفت — ما نراد وصف خود مشهور است

کرمه تری ز می شرف — ساف وجه بشران ز بشور است

عجب لا اله الا الله — کز خجالت چو خط موهوم است

۴۸

صاحبا تا هست آبادست دهر — تا کجا پیمانه دارد دشت پر
ملک در هشتم و هفت و اخترش — تیر در دیوانش کبر در کمر

ملک هفت اقلیم را از — ملک هم نام تو بنامم تو از
ساحت استان تو زین کشت — خواجه بوستان غلام تو از
هر چه ز قصر ایم مبانت جزا — یوه هدیه سلوت از قوام تو از
مشرق افتاب علت و ملک — شرق قصر و طرف بام تو از
روز پا خوتصیر تو بدر و هلال — خطبه و سکه نام تو از
شیر چون تیغ در کمین تو است — عزم چون طرف بر مدام تو از
شب روز از دو بهر شب را — پیشه خاکپای بکام تو از
کرد هر کان قضا بکشت به — سوی قسمت اهتمام تو از
هر چه در خزه و حد حرمت — همه در قبضه حسام تو از

صاحبا تا به یونان باد — عید نوروز بر تو میمون باد
طالع همیشه بر سعودت — زهره بنگاه بر کمر باد
دولت و بخت زمین و زمان — بار کاب و رکاب مقرون باد
در رفیقان ملت را بیت تو — فسحه بر جلاب و امن مخزون باد
روح موج المزاج دولت را — لطف تو پرات میمون باد
خاک و خاشاک نزل درگه تو — طره سیمین و تن زیتون باد
از تفاوت کم خاک تو — حصن کیوان ربع مسکون باد
وز تفاوت حظوظ حظوت تو — موج ذوجت بیع جیحون باد
کوهبت و رتبت بدولت تو — ملک و کی و هامون باد
روز خلعت و منصب خرداد — منقل و بزم تو گلگون باد

طبعم بغرمه کردن دریادکان رسید — مقدم بحمله دادن کوس کوان رسید

هم دام می بمقصد خود بهرک یافت — هم کام می بمسند پرجوان رسید

این حرف شوشگر که جهان بخش — بر پایه آسمانه برآسمان رسید

عید آمد و گشت چهره‌ها جایافت — کمتر نازنی که گرفت چو در رسید

محبوب شد بجان که در آسیم او نشست — از چهره‌ها بنجم جهان رسید

علامی بحضرت ملک‌الشعرا شرف — صاحب هنر که بدر صاحب‌قران رسید

دستور شهریاران محمود دین که دین

از جاه او بمنصفت جاه بر رسید

محمود خان که عالم عمر آنکه — از نصف او بدولت نوشیروان رسید

نشر فضل آنکه فضل ازو یافت — در عهد او بسنجه عنبر فشان رسید

نقش نقابچه جادکمی ماند ازازل — منشور بخت او بزبان زمان رسید

شخصم بسجده جبهه بفرمان عقل بود — از آسمان گذشت بدین آستان رسید

سرمایه دار طریق تحیر دلم بیافت — اکنون بجاه دولت او زر بکف رسید

از خرمگس زخدم در دیار تو — اوباش در فسکنده چو جان بتن رسید

یا یا بنبوی صدر هم از نصف کوکار — امداد کرد بار دگر خلق جان رسید

کس سوی درگه تو نیارد گناه کن — تا خاص خلق نسازد بر محو ان رسید

این گفت و پس کف افشان بحجت نشست — و ز جاده محجت نوسر کفیر رسید

تا در ضمیر آدمی کهنه کرا مرحق — بهر یک ضعیف و قوی یکسان رسید

در فیض عام بیش کم افتد بحکمت — اما خرشتاب بر افزون رسید

دریا ز زمانه تو الا سیر کیاسه — ابر جود تو بهره دل خاص و عام رسید

اکنون که ماه روزه باتمام رسید — او زر محاسبه بجهره بر دراز فتاد

هجران ماه روزه بپایان رسید — اینک نصیب او بچه‌ان اندفتاد

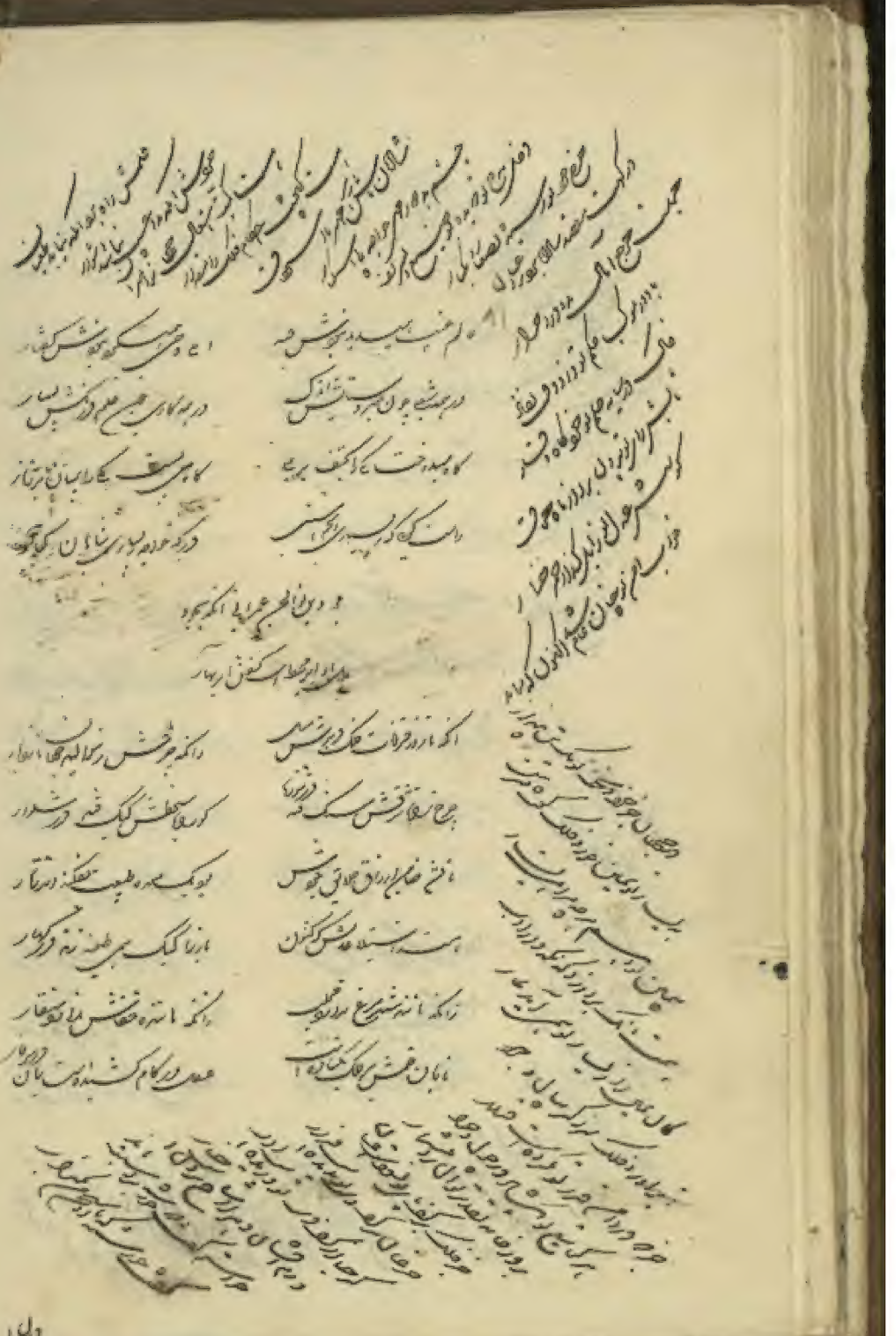

ه حالت آن نموده باشد نجس است و هم چنین است لباسی که پوشیده است
هر گاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت دیگر از حیوان
اجنبی است از عرقیکه در حال کفر هم رسیده باشد و بدن آن نا
و باقی باشد در حین اسلام بیاورد یا او در فرزند صغیر پاک میشود
گم شده و آن در آب کثیر جوشیده نجس است که گمان
آن نقد بسبب جوشیدن باشد که پاک میشود برطرف شدن
و عین آن بعد از غلیان چه باشد باشد چه با شتاب چه بسهولت پاک
میشود بپاک شدن آن آب الات و ادوات طبخ از ظرف
و غیران و دست و دخت کسیکه شروع بعبادت نموده که عمل
و آن نماز باقی رطوبت و البته باشد امکان پاک
شدن و هم چنین پاک میشود آن آب و اگر رسیده باشد بموضعی
در حال نجاست پس بخشکی رطوبت آن بقسمیکه دو مثل آن نشود
و لیکن حرمت و نجاست آن و اگر شک داشته باشد برانکه بر طرف شده
و دو مثل آن باشد باقی است بنجس بودن و حرام بودن خانچه
اگر شک داشته باشد که بجوشش آن باقی است یا نه باقی است بر پاک بودن

و حلال بودن و اگر شک کند در آنکه آنرا بیاشامد یا بخورد
آمدن حرام می‌شود نجس استعمال چیزی که محکوم بنجاست باشد
با عتبار مجلی هرگاه نقل شود بمجلی که محکوم باشد بطهارت نجس است
و اگر داخل شود در اسم آن شود مثل خون حیوان صاحب نفس
سائله مثل انسان و نخوان هرگاه بخورد آن را حیوانی که از جنس
نفس سائله نباشد مثل کبک و شپش مگر آنکه این در دهن او نجس شده باشد
که علم در نهاده باشد یعنی مثل آنکه بنهاده احساس نماید و اگر نهند
و بداند طهارت خواهد شد و این باب است آیا که نجس شده با
هرگاه برآمد و در خشک بدهند و بعد از تهاد داخل شود یا
خواهد شد بحر در آنکه جزء محسوب شود و اگر شک کند در آنکه مستهلک
از محل ظاهر بانشه محکوم است بنشدن سنگ و کهه و استخوان
و نخوان نشد مطلق که گذشت استعمال آن و بان حکم بطهارت
رطوبت مشتبه به بول دینی می‌شود و اگر استعمال کرده باشد
نجس است جدا شدن غساله و آن پاک کننده است
رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن بر طرف شدن آن

از بدن حیوان و غیر انسان و برطرف شدن از بواطن مثل باطن دماغ
و گوش و دهن هم چنین است آنچه در میان دندانها میماند هرگاه
نجس باشد و احوط آنست که اگر نجس شود دهن از اول دفعه مضمضه
کند باب و اگر از بول باشد یکدفعه مضمضه کند هر چند احوط در آن نیز
دو دفعه است بیرون آمدن خون در تحلل ریح کردن حیوان با حمل
نخوردن شتر بقدر یکه جوز معارفت در آن رفته باشد که با آن
حکم بطهارت خون باقی مانده میشود غایب شدن در آن مذبوح
مسلم در خت است با علم او در نجاست با حتمال تطهیر در آن
تطهیر از ظروف جایز است استعمال کردن ظرف غیر در خلد و نقره
و نوشیدن شیره و باقی معادن هر چند از جواهر نفیسه باشد و از غیر
آن با طهارت و غصبی مبغوض در تطهیر بلکه مطلقا و اما ظرفی که از آن نوشیده
شده جایز نیست استعمال آن و هم چنین است ظروف
طلا و نقره و لیکن حرام نمیشود آن چیزی که در ظروف میباشد
در خوردن و آشامیدنی و غیر آن و هم چنین رفع خبث با آن میشود و هم
چنین است در ظروف غصبی هر چند فعل حرام کرده باشد هر کدام بر اصل

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حقیقت حال نویسنده و چگونگی کارش رساله که خود در وقایع احوال خود
نوشته این است چنین گوید کمترین علی آدم فرزند حمزه و علوی ابن عباس ابن عیسی بن حسین بن
محمد علی ابن موسی الرضا علیه السلام که در زمان عز مشعوف بودم بتحصیل علوم و کمالات
تا مشرف شدم بحفظ کتاب الهی و سیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سن بیست سالگی و بعد ازان مدت بیست سال دیگر علم لغت و صرف و نحو و منطق
مشغول گشتم و در سال و در تتبع علم عبادت پیوستم و در آن اوقات دین و مجلی بوده و از بعد
یا مرد و نیال و دیگر ادعیه فاخره و تفسیر و اخبار و ناسخ و منسوخ و وجوه مختلفه مصروف داشتم
و جامع کبیر و صغیر پیغمبر را که تصنیف کرده بهت نام علم و زکی اقدم محمد بن الحسن الشیبانی
و کلیات شامل را که قدم حضرت علی الرضا علیه السلام تصنیف فرموده یاد کردم و مسند الشافعی
یاد کردم و در میان ایشان یعنی تصنیف امام رضا علیه السلام و تصنیف محمد الشیبانی و نسخ متداوله
از کتب فقه و اخبار خواندم و در قریب بیست تفسیر متعدد و بر بعضی مطالعه کرده و در سن بیست
و سالگی زبان اصحاب پیغمبر را که فضلا آن مذاهب درس گفتم و مدت بیست سال
دیگر در ین کتابها فکر کردم و بعد از ان روح در ایمان و اسلام بر شایع تهذیب باطن مشغول
شدم و متعلق اگردم حکما یونانی و اهل فلسفه و طالس اعظم در طریق یافتی و مثل
عاد در عهد که قدم بزگوارم حضرت امیر المومنین علی علیه السلام که در روز غدیر خم تحت

و تعالی او را حال نموده بود بر داشتم و در سن چهل سالگی تشجرات و سرنجات و انسخ انها تعلق
دارد از اول تا آخر بدقت کردم و کتاب فضائل ما که از حضرت عیسی بن مریم علی نبینا
و علیه السلام مانده بود هم کشف نموده بحقیقت آن رسیدم و بعد از ان بحفظ او پرداختم
که از دنیا هیچ دقیقه از دقایق نماند که بر ما ظاهر نشده باشد و بواسطه گردش روزگار
و اختلاف لیل و نهار طرف قشادم و با مر وزارت پادشاه مشغول گشتم و بسیاری خطرها
و احوال بسیار و خدم بسیار رسیدم و در آن زمان را تعلق از امیر پادشاه هم رسیده
بود و تحیر او کرده بودم خوابی که در بیچ وقت از مطالعه نسخ فلاسفه و اشتغال محرم بودم
و مضمون این مقال بسماع آن سپهر اقبال میرساندیم ما عشق بر آباد کار آوردیم بم
خاک تو تخمه وا کنار آوردیم ما گاه غمت در دل اگر دزد دل جان عشق بر آن
شمار آوردیم و در اقصد حضرت زیاده از حد مزبور شاه یافتم و در امور ملکی و مالی
گشتم تفاوتی که فضلا بحکم بر احوال من حسد آمد و در رعیت من مرا نزد ملک بگفته بدند
نسبت دادند و بر قتل من هوشی نوشته و کتاب من که در فقه تصنیف کرده بودم و آن
کتاب موسوم بهت مسوق نموده و ملک مصر لعین ایشان از جای در آمده و الشیاد ذهبی
باطل ایشان نموده قصد من کرد بهان پیرمرد که نزد من چیزی می خواند مرا از یعنی حضرت
القصه کار بسمای رسید که در شب سیزده نامه از جمله موالی و اعیان و خدم و حشم و اسباب سلطنت
دل برداشتم با برادر کهتر خود ابو سعید با دل خونین و خاطر اندوه گین مزاد و در اعداد
شهر مصر بیرون آمدم و توکل بر علام خفایر کرده راه می سپردم تا آنکه بعد از سیزده
و در او ان دولت القادر بالله وزارت او اختصاص یافتم و مرتبه ام فضائل برتبه
اول شده در جمیع امور ملکی و مالی او اختصاص یافتم و در تصنیف من قوی گشت و بعد از
ان مدتی مراجعت باز طلبیده و نعمی قلاع کیلان و نواحی بر سالت فرستاده و چون بار اول بسعید
کیلان رسیدم ملک عده مهتا نوکه خوابان و جوانی من بوده بهت و با خلیفه خفا
یاغی و در مقام خلاف و من از ین معنی غافل چون بدیار او رسیدم و پیغام خلیفه
گذاردم اول نام پرسید گفتم اخرت و زیر خلیفه پرسید که ام با او این سوال

دیگر را طلب بری در حق من شتاب آنگاه مدت بیماری او را بیست و چهار روز قرار دادم و در بیماری
حال وی متغیر شد و در ساعت مراقب گردد گفت علاج این مرض تعجیب و این چهار بیست
گفتم صبر باید کرد تا مرض تشخیص یابد چون دو سه روز بگذشت بار دیگر مراقب گردد گفت فکر کن تا
این مرض بر من معلوم گردد از بیست تأمل کردم و گفتم حقیقت این بیماری را من نمی دانم
و مثل این مرض هرگز ندیده ام پس فرمود تا جمیع اطبا را حاضر نمودند علاج آن بیماری را
خواستند و چون بیست مرگ نزدیک شد روحانی او را بتوجه حرکت داد که از بیست
مدهوش شد و چون بهوش آمد مراقب گردید و من سخت اندوهگین بودم
زیرا که هلاک آدمی کار بیست خطیر چون نزدیک او رفتم گفت ای پسر خسرو علوی من دانستم
که تو مرا کشتی و این بیماری بیست گر از فحوای تو مرده جانیان را دانستم حواله
کردی بر من تا کار من بخاری رسید بعد از آن گفت من ترا دعا می کنم تو را علم برآید و دست مبدارم
و تو بیش از آن بر غیر سائم اگر راست گفتی دانگرد و روغ بر خیزد از مملکت من بیرون رو
که مبادا بعد از من ترا هلاک کنند ای پسر خسرو علوی من معالجه تو را و خود را نمی دانست
گذاشتم آنگاه از نزد او بیرون آدم ترسان و لرزان بخانه رفتم و برادر خود را فرستادم
طلب هشتم و گفتم این ظالم کشته شد و ما را امشب از این شهر باید بیرون رفت چون شب درآمد
یکی از روحانیان را گفتم که زبان او را بگیر تا سخن گوید روحانی زبان او را بگرفت
و بعد از آن سخن او بر سید که چون روز شود بکجا روید تو را از آن شهر بیرون رویم چون
روز شد بسعادت پسر ملک قشم و گفتم در بخارا دشمنی کنی بهت که این مرض را علاج دانست
اگر فرمان دهی من بروم و آن گیاه را بیاورم پسر ملک رخصت داد آنگاه از خزانه
که در کار خود برداشتم و با تفاق بیرون آدم چون این سخن را علماء فهمیدند
پسر ملک فرستادند و گفتند حکیم ما فرا کجا می بری گفتم بروم که ملک را دانشه و با فضل او کرده
بیرون و پسر ملک گفت گذارم او را و حال آنکه ظلمت دانی مرض ملک بیرون رفت
سیصد تن همراه کردند و مرا با برادرم رخصت دادند چون بیست و پنج
فرسنگ از شهر دور شدیم در قصبه ای فرود آدم مرا و برادرم ابو سعید نزدیک من آمده گفت

چرا الحاح نمی آوری تا چه علت را دفع کنند روز دیگر الحاح نمی کردم و چون شب شد مریض خورده
آمده تمام آن طعام را قبل از ده منوی که یک تغار نماند که خبر بیرون برد خلق
بعد از مسافت بسیار نماند و رسیدیم و با ما شاگردی بود حکیم و فاضل و دانشمند و در تمام شهر
فیشاور ما را کسی نمی شناخت آمدیم و در مسجد قرار گرفتیم و در اثنای سیر و طوف بر
مسجد مدرسه که می گذشتیم تعظیم می کردند و به کمتر از ده دعا و ثنا گفتند و
و شاگرد من از اعتقاد خلق بحیرت من خبری نداشت روزی در بازاری می گذشتیم شخصی از
اهل مصر مرا دیده بشناخت نزد من آمده گفت تو نامه خسرو نیستی و این تو سعید
برادر تو نیست من از بیم دست او را گرفته بمنزل آوردم و گفتم سبب بزرگی حال
طالبستان و این در از آشکارا کن چون آن شخص را دیدم دعایی را گفتم تا وقت را
حاضر ساخته باد دادم و در منزل خود بردن کرده پس با ابو سعید بیاز آمده بدکان
میوه و روزی رفتم میوه خود را تا مرمت کنند تا از شهر بیرون رویم
که ناگاه از آن طرف مادر خواجه خاتون و میوه و روزی بر اثر آن روانه شد
بعد از زمانی برگشت پاره گوشت و سر و پیش کرده من سئوال کردم که خواجه خاتون
و این چه گوشت است میوه و روز گفت بهانه این شهر از شکر دان نامه خسرو علوی گفتند
و با علمای این شهر مباحثه کرده شما قول او را انکار داشتید بر یک قول معتدی
تمسک میجوید و او از استشهاد نامه شوی بر طبق مطلوب میخواند شما از جمله قول او پاره
پاره کردند من نیز پاره از گوشت او بگرفته شتاب بردم چون بر احوال تلمیذ خود اطلاع یافتم
تاب در من نماند میوه و روز را گفتم میوه من وده در شهری که شکر نامه خسرو روانه
میتوان بود میوه را اگر شما با مادر خود از بخارا بیرون آیید وده و بیرون آمدم و ده حیرت
بر من غلبه کرده و همه روز کوهها و بیابانها با برادر خود می رفتم تا کسی از احوال ما
مطلع نگردد تا بعد از قطع منازل بلاد بدخشان رسیدیم و شخصی از رسول علی
اسد علوی ملک بدخشان مشرف گشته او را اخوی و اکرام فراوان کرده از دیگر روز
بروز در نوازش من می افزود و تا بمرتبه وزارت رسانید و دو تا خوانهای اعوام

بستراد اول کرد یعنی وقتی که او را خاطر مرحوم شد و آن کتابی که خود نموده ملک شاه بخشید تو دوم
بآن یار رسیده بحکم نامر الله ساروی مردی خود و فاضل و آشنه در آن دیار بکرامت مشهور
و معروف و در دوم آن دیار اگر چند بمذهب اهل سنت تو و مذکه نصر الله در نستان
متعصب و مع هذا اسمار رفعت جاه و مرتبه امین عداوت بی عذر الله سمت مکتوب
و آن کتاب مسئله شده بر قبل من فتوی خوشت من مضطرب شده ام ایران دیار طرفین
فرارش سر و فنا آمدم و در بیان شیخ ابو سعید برادرم عزیز تقاضای جان رحیم با
آنجا رحمت آل پیغمبر یاتم آنگاه بسعادت لقا آنجا رسیدم و حال خود بر حضرت کردم
بر اجابت مقرون داشت و وزارت بر من عرض کرد و کشم و بگر حال و تا اینجا
آید بیرق در من علقه کرده عذر من خود نیرفت اما من از عداوت قضا بر خوض
غازی در آن قریه اختیار کردم و تقسیمات لسیار از نهر فرع غزر و قیت بیوتر از انعام
عبادت یاتم یحیی فوزم تا مدت بیت و پنجال در آن عبادت بسر بردم و آنگاه در
در یاضت نفس ابجانی رسانیده تکه در سی شبانه روز یکمر تبه طعام و آن میخوردم
و بعد از اینکه جور و ترک عداوت علاوه جر قضا را مشاهده کردم و امن سلطنت
بر پای چیدم و در میان ایشان کناره گرفتم و در هر جمعه یکمر تبه سلطان بخدمت
من میرسید و با فانس من بترک محبت و من او را عدل داد و بر حسب عهود م
در اینجا بت ابو سعید همراه من نبود با فضل یاتم عزم من قصد رحیل بیت داد و قوت
در نهایت انحطاط شده و عقل دی در نقصان آورده و تقصیرات از حد گذشته
در اینجال یاتف غیب آواز داد و در زوال حیات تقریر کرده که شنای بسر حضرت علوی
در کلاوی تجاوز نفرستم کردی و با جیاد او معاملا از بر فرع نمودی و از لطف و بشاشی او
با حتی در تمام مذاهب راه پیودی و در راح سیادی تر اقتیاد کردند و فضل حق علی
پیوست ایزمان و قت رحیل بسلام زوال قال و قیل بست بسوال رخوان غفلت بدام
و بعضی از حالات خود در این سال نبشتم تا اهل روزگار را عبرتی باشد
یاتم السعید روح من از بدن من مفارقت خواه کرد و در عرصه از دوانه

روح الاول در غالبگان بدن و بسکای کرسی در سیده و قرر سران تا یاتم خطاب
یاتم السعید حون یاتم الفضل المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در رسد این رساله را اهل سلام
برسان و تقصیر مکن یاتم السعید دان و آگاه باش که حضرت حق سبحانه و تعالی در عرصات
موصوف بجمیع صفات کمال و منزه از نقصان در زوال کسوت جلال که او بنده بر
حق آنده و نشر خلائق در حشر بر حق است و او خالق حروف و کمال و نزول جبرئیل بر زمان
در روز قیامت و جواز صراط بر حق است و افضل انبیا پیغمبر است و خلفا رشدین
بعد از وی افضل و اشجع و بر حمل الشان حیدر کرار علی ابن ابی طالب علیه التحیة
و السلام است یاتم السعید حاضر بودی در محفل عراق که فارابی را بحونه الدوم
دادم و درباره بحث نشود در زمانیکه بی کلمت اگر حیات حق تو دی اشهد یا خیر دران نی شد
من کلمه بر گاه چیزا صلی الله علیه و آله و سلم از روی کلام الهی بر لغت عرب داده شاد و عده فرموده
در وعده از خلافی نیست و آنچه در کلام الهی واقع شده فعل خواهد آمد فارابی در لغت
بمن گفت از چه ظاهر شود صدق پیغمبر گفتم الله در آن خلافی نیست و چون ثابت شد پیغمبر صادق
او حق است و چون معلوم است پیغمبری او کشم در آن خلافی نیست این سخن مکابره ثابت شد و گفت
از غایت شهرت و وضوح احتیاج باثبات ندارد و معلم اول ارسطو گفته
که چون معجزه با دعوت نبوت جمع شود دیگر جای تامل نیست یاتم السعید
یاتف غیب آواز داد که کیوزویم از عمر من باقی مانده است مراد عا
مدد کن و از برای من از جناب الهی مغفرت درخواه و مرا این یاران
نظر نماز و روزه و زکوة و حج و صدقات و عبادات نیست و امید کرم
رب العالمین دارم که آروی من بر یزد و مراضایع مطلق نگذارد و ناامید نگرداند
فرموده الا لا ضیع اجر من احسن عملا و ایمان مقدم اعمال حیات است یاتم السعید
حون روح من مفارقت کند بمکلیس اخبر دارکن تا وصیکه مرا مدت خود نشوی و قبر را
سنگ خارا در میان حقیقی آن کن و حون بگذری قرمشغول نشوی و دفتر از علمای حق
که بر دور بزرگ فاضل عصر خود نه تر تو فاخر خواهند شد و مدد تو خواهند نمود و هیچ چیز

من الوجوه متوقع احوال ایشان شود با ایشان مصاحبت کن که تو را در این بصحبت های نیاید
و بعد ازان که قرب مرا تمام کرده باشی و از همه جا طرح نموده نزد پادشاه علما
و فضلا روی و بگوی برادرم علت کرد سخن سلام و آخرت و ایمان که او را ضایع گذارند
چون ایشان بر من فاتحه گویند و بار کنند جنازه مرا بردار که آن روحی تواند خواهد
گرد و چون مرا دفن نمایی آن کتاب که در علم فراست و آن کتاب دیگر که در تعبیر
و الفاظ رموزات ایشان و اگرچه مشهور شده چنان فهم من از تو نمیخواهد
و کتاب دیگر مرا که در اداب المسافرین است نزد سید الفضلا علی بن سید علوی بن سید حسن
کتاب دیگر مرا که در هیئت و دستور اعظم نام دارد نزد صفر الله حشمت بن و آن کتاب
مرا بخانقاه کیومیان ده و باقی متروکه مرا بمن بفرست لکن نخواهی دید
و بعد از من در این قریه ساکن مباش و آنگاه خوابی سفر کن این قاروره را بران
شکل که طرح کرده بر دار و دران که درویشی بود در غار شکل سر زده در سر زده
طرح کن پس این قاروره بزن تا بشکند و قدرت الهی را فراخاطر کن و مرا گرم خدا نماند
گذارد دولت سر کار که خواهد برود و توکل بر علام غیوب کن یا واحد الصمد زمان ذکر
وقت اعتصام بحبل المتین حق است و من بر فضل خود ترا ضامنم بحجه آنکه ندیدی ضال
و قلت طاعات مرجات و من این زمان در مناجات با حد مزکورم مرا الموسوس
اقتدای کنم الهی مرا از غلت شب عدم برون آوری و بخص فضل خود رحمت فرمود
و علم و معرفت و کلمت روزی کردی و ملک دریافت ارزانی داشتی و هدایت
و از من هیچ کاری که معرفتی فضای قاشه در وجود نیامده بی آنکه نظر بحال
من اندازی امیدوارم که رحمت کنی زیرا که تو با احسان سزاواری الهی اگرچه
مستحق رحمت نیستم تو مستحق احسانی بذا آخر کلام ناظر

ابو سعید برادر رشد تفحص میکند که چون مناجاتش با خدا رسید دست مرا گرفت و گفت
تو لفظا علی رب لا اشتمالا الا الله محمد رسول الله من چند نوبت اعاده این کلمات
کردم او تکرار نمود من در بیگاه بود که مناجاتی آن دانستم که حکیم عاضل راشاد کم

زیرا که در باب فوت حکیمان دو انشمندان زیاده از حد گفته اند در افاضت
برادرم حکیم ناصر سوی من اشارت کرد من گمان بردم که آب میطلبد قصد کردم که
آب سوی او برم گفت حمد و ثنای پروردگار را که مرا از خلال محنت تعذیب کرد پس
ترک آب دادن کردم و بنزد برادرم رفتم و بمن التفات نمیکرد و من ردی
خود را بقدمش میمالیدم و اضطراب می کردم تا دیدم که خود بیک شد که چشمان او
در چشمخانه غایب شود و عرق از پیشانی او بچکد مردار دیدم خفته و در آنوقت در خنده
افتاد و بسیار بخندید و من از خنده او شادمان شدم گفتم اینچنان برادر تنها
مانده حرفی بگو که خود نیک بخت باشد و از این مصیبت از تن مفارقت کند پس بمن خطاب کرد آن
جان نخواهی که مشتاق مشتاق با عاشقی بمعشوق کند آنگاه گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
علیا ولی الله و آب از چشم او روان شد چون نگاه کردم دیدم که کار از حرکت باز ایستاده
چون سه ساعت از حالت مشاهده گردم مهوش شدم و بعد زمانی که بهوش آمدم و در
شهر بلخان شدم و مصالح کفن و دفن بدست آوردم و بعد آمدم و در فکر کندن قبر آن
سنگ خاره فرو رفتم که ناگاه دو نفر از غلامان من بر من سلام کرده و توشه و زاری با خود
از خط نظر رسانیده منوچی که من خود را فراموش کردم پس مرا گفتند ای برادر
حکیم زمانه اکنون شما و چاره مانده که بجان برادری سفری اختیار کرده غم مخور که چاره
این راه در پیش است صاحبان حق حق گفتن که خدا عاران را دوست میدارد
پس شروع در کندن قبر کردند و در اثنای کار که سنگ در کار آسانی قبر میشد
که باید کندن من از کار ایشان حیران مانده بودم آب از دو چشم من چون
فواره روان بود بهیچوجه ضبط خود را نمیتوانستم نمود چون قبر تمام شد یکی از ایشان
دو جامه آب آورده حکیم را غسل داده و در مندیل سفیدی که دوسر ترمه همراه خود
بزیارت برده بودم پیچیدم و کفن کردم بعد ازان سحاب علما و فضلا و فخر الله قاضی کوه
و اهالی آنجا رسیدند و ایشان را خبر کرده بعضی گفتند خوب شد آن کار فکر کرده بود
و بعضی گفتند و احسرتا از ان علم و فضل و تحقیق و دانش و من از هر کس چیزی شنیدم

اما ساکنت ما بودم و ملک نشنیدم که پادشاه آن ولایت بود صیب خود را با دو اعوان
پاک روانه و مرا در کنار گرفت و زیاده از حد داری کرده و تشییع مردم خروج
شدند و خواسته شد که یکی ما خبر را بشنوند من گفتم این مرگ نیست شده بروی غار نگذارند مرا
عاکفت ای یکی زنان وای نازده و روان ما نند رسول خدا صلعم در غار بستی
اما آن حضرت از غار بیرون آمد و تو از غار بیرون نیامدی گفت بنا بر دفن
دفن خواهیم کرد گفتم وصیت کرده که او را در مقام خاصی خود که در همان
عمارت دفن کنیم اگر نجف کرده که در نجف ما چون قبر حضرت نوح که گفتم چنین
از تعالی بر نهایت شده موافقت کرده و بعد از انسته که بعد آن از نعش آنچنان
آگاه آن حاجت را تمام مرخص کردم و عذر ایشان را خواستم و بر یک مقام خود رفتند
غیر از درویش علاکه میخواست دفن یکی را حافظ کند و او خود من بود پس او را بر عقب
خواستم چون تمام رفتند و یکس نمانده جنازه او را بر گرفتم و چنان مرا اقتدا
دادند تا یکی را در قبر در آورده گفتم خداوندا بنده گناه کار ترا آوردم ترا
رحمت کن چون او را دفن کردم کتابهای او را که وصیت کرده بود در گرفتم و از
غار بیرون آمدم و آنچه از ملک بود نوبی دادم و مغفرت قاضی و دیگر مردم را
وداع کردم و آن غار دره که یکی آن را دفن کرده بود گرفتم و عذاشتم که چیز
بود اما دانستم که قول کما خلاف و گزاف نخواهد بود پس از آن غار بیرون
آمدم و حوض طولانی سفید و سیع و زیاد بود و اسط طلسمی که یکی بسته بود و از آن
غار طرف صبح صادق روشنی می نمود پس موجب فرموده سیزده بسیزده بیرون
غار گشتیم و آن غار دره را بر دی شکستم و در ساحت آن غار ایستادم و
با سایر جزایر آن کوه یک ن شد این بیت ساد که یکی ما خبر خود
علوی بر احوال خود شبه اللهم اغفر
للمومنین و المومنات
و المسلمین و المسلمات
تمام تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل دوم در بیان نافله ظهر است بدانکه مشهور و اقوی
اینست که نافله ظهر هشت رکعت است و بهتر اینست که در هر رکعت
اول یکبار هفتکانه را با دعاهای او بجا آورد و بعد از این
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و بعد از حمد در هر رکعت
اول قل هو الله احد را بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها
الکافرون را بخواند و نماز را سلام بدهد و یکبار سبحان
کانه را بگوید و تسبیح حضرت فاطمه زهرا بجا آورد و بعد
از این دعائی که وارد شده است بخواند و ما بقی را بنحو
همین طریق هر دو رکعت بیکسلام بجا آورد مگر آنکه یکبار
هفتکانه را در این رکعتها بخواند لیکن شرط نیست خواندن
این دعاها بلکه ظاهر اینست که دوره معینی ضرور نیست بلکه بلکه
سوره بنحو صحیحت و وقت این نافله از اول ظهر است تا زمانی
شاخص شاخصی که زیاد شد بعد از کم شدن بقدر دو سبع
شاخص یعنی دو هفت یک آن بشود فصل دوم در بیان نافله

عصر است بدانکه اقوی و اشهر اینست که نافله نماز عصر بیش هشت رکعت
و لیکن ظاهر اینست که میتواند اکتفا بکند بشش رکعت یا چهار رکعت
یا دو رکعت و در اینها سوره حاضی وارد شده است و بکیفیات
هفتگانه بیش وارد شده است هرچند دعا وارد شده است که بعد از
ادعیه خود مفتاح الفلاح مذکور است و وقت این نافله بعد از
نماز ظهر است تا زمانی که سایه شاخص بقدر چهار بسع آن
بشود فصل سیم در بیان نافله مغرب بدانکه اظهر و اشهر
اینست که نافله نماز مغرب چهار رکعت است و لیکن جایز است
که اکتفا بکند بدو رکعت و بهتر اینست که در رکعت اول بعد از
حمد سوره قل هو الله احد را سه مرتبه بخواند یا اینکه سوره
قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دیم بعد از حمد
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند و بین بهتر است
که میان نماز شام و نافله تا خصوصا در رکعت اول حرف
نزند و وقت اینها از اول مغرب بعد از شام تا زمانیکه
سرخی مغرب زایل بشود فصل چهارم در بیان نافله نماز خفتن است

بدانکه

بدانکه نافله نماز خفتن دو رکعت که اول و بتیره گویند و بهتر
اینست که اول استه بجا میاورد و بکیفیات هفتگانه زیاده تا
آنچه بجای آورند و در رکعت اول بعد از حمد سوره ملک یا
واقعه را بخواند و در رکعت دیم سوره قل هو الله احد را
بخواند و بعد از نماز دعا بکند هر چیز که بخواهند
وقت این دو رکعت و بتیره بعد از نماز خفتن است تا زمانیکه
اوارات فصل پنجم در بیان نماز شب است یا نافله صبح
بدانکه فضیلت نماز شب بسیارات و مانند آن از مستحبات
کم است و اصل نماز شب هشت رکعت است و دو رکعت نماز شفع
و یکرکعت نماز وتر است و دو رکعت نماز نافله صبحت که مجموع
اینها سیزده رکعت میشود و زمان آنها بعد از نصف شب است
تا صبح و هرچند نزدیک بصبح میاندا فضل است و بهتر
اینست که بعد از بیدار شدن از برای نماز شب سوال بکند
و وضو با غسل بجا آورد و دعا یکه مروی است بخواند و بعد از این
شروع بکند در نماز شب اولی اینست که در رکعت اول بکبرات

کتابخانه
مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۷

هفتکامنه یا دعاهای آن بجای آورد و در رکعت اول یا در هر دو رکعت
بعد از حمد قل هو الله احد را سی مرتبه بخوانند یا اینکه در رکعت
اول بعد از حمد قل هو الله احد بخوانند و در رکعت دوم قل یا
ایها الکافرون را بخوانند هر چند آنکه بخواهد ده مرتبه قل هو الله
بخوانند بلکه بدون سوره خصوصا در صورت تنگی وقت
بنز صحیحست و مستحب است که بعد از قرائت در هر رکعت دوم
فوت بخوانند خصوصا بنحویکه وارد شده است و مستحب است
که بعد از دو رکعت اول چهار رکعت دیگر را بطریق نماز جعفر
طیار بجای آورد و از آنها صاد بکند و طریق آن اینست
که در رکعت اول بعد از حمد اذا زلزلت الارض بخوانند
و در رکعت دوم والعادیات و در رکعت سوم
اذا جاء را بخوانند و در رکعت چهارم قل هو الله را بخوانند
و بعد از این دو رکعت باقی را بجای آورد و در رکعت اول
آن بعد از حمد سوره تبارک الذی بیده الملک را بخوانند
و در رکعت دوم هل اتی علی الانسان را بخوانند و بعد از این
دو رکعت

دو رکعت شفع را بجای آورد و در هر رکعت بعد از حمد اگر
قل هو الله سی مرتبه بخوانند یا اینکه در رکعت اول بعد از حمد
الهاکم التکاثر را بخوانند در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون یا اینکه
در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق را بخوانند و در رکعت دوم
قل اعوذ برب الناس را بخوانند و در این نماز این قنوت
مستحب است علی الاصح صحت و بعد از سلام دعائیکه وارد
شده است بخوانند و بعد از این نماز وتر را بخوانند و تکرار
هفتکامنه یا دعاهای آن بجای آورد و بعد از حمد صد
مرتبه قل هو الله احد را بخوانند و قل اعوذ برب الفلق
قل اعوذ برب الناس هر یک را یکصد مرتبه بخوانند و بعد از این
قنوت بخوانند و بعد از این دست چپ را برداشته بدست
راست شمارش کند و هفتاد مرتبه استغفر الله و اتوب
الیه التوبة و صد مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه
و دعا کند برادران مؤمن را که اقلا چهل نفر باشند و بصد
مرتبه العفو بگوید و بعد از این بگوید رب اغفر لی و ارحمنی

وتب علی انک انت التواب الرحیم بعد آن هر دعا که
بخواند از بهر دین و دنیا بکند و بعد از سلام تسبیح فاطمه را بجای
آورد و دعا یکه مشهور بدعای حرز یمانی بخواند و بعد از این نافله
صبح را بجای آورد و دو رکعت بعد از حمد قل هو الله احد را بخواند
اگر بخواند در رکعت دوم بعد از حمد قل هو الله احد را بهتر است
و بعد از سلام مستحب است که بر پهلوی راست دوی بقبله بخواند
و دست راست بر روی راست بگذارد و دعا یکه وارد شده است
خصوصا دعای صحیفه کامله را بخواند و هر گاه نماز شفع و وتر
و نافله صبح را صادق بجای آورد بهتر است
و هر گاه نماز شفع و وتر و نافله صبح و هر گاه وقت تنگ باشد
جایز است که اکتفا بکند بنماز وتر و دو رکعت نافله صبح
والله العالم

و باید دانست که کیفیت تکبیرات هفتگانه و دعای آن اینست
که سر تبه الله اکبر بگوید و بعد از این ابتدا بخواند اللهم
انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت

نفسی

نفسی فاغفر لی ذنبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد
از این دو مرتبه بگوید الله اکبر و بعد از این بگوید لبیک
و سعدیک والخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک و
المهدی من هدیت لا ملجا ولا منجا الا الیک
سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک
رب البیت و بعد از این بگوید یکرر بیده الله اکبر
و بعد از این ابتدا بخواند یا محسن قد اتاک المسی
و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسی و انت المحسن
و انا المسی بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل
محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و بعد از این بیست
نماز بکند و بفصل تکبیرة الاحرام بگوید الله اکبر و بعد از آن
ابتدا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض علی ملة ابراهیم حنیفا مسلما و ما انا

مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ
الْمُسْلِمِينَ وبعد ازين بگويد اَعُوذُ بِرَبِّي بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ وبعد ازين شروع بكند در خواندن حمد وسورة
وهمان راه كه مقررات در شريعتها بكند
وتعقيبا بگويد وارد مشد است صحيح ان شاء الله العالم

باب الاحكام

پس هرگاه سلام داد محراب بر پهلوى راست رو بقبله
بود وشى كه ميت را در لحد بگذارند وبگذارد كونه راست
بر روى و مشد راست خود وبگويد اَسْلَمْتُ نَفْسِي
بِعُرْوَةِ اللّٰهِ الْوُثْقٰى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاعْتَصَمْتُ
بِحَبْلِ اللّٰهِ الْمَتِينِ وَاَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ
وَالْعَجَمِ وَشَرِّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ حَسْبِيَ اللّٰهُ رَبِّيَ اللّٰهُ
وتجالله

رَبِّيَ اللّٰهُ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ لَا حَوْلَ
وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ
حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِكُلِّ شَيْءٍ
قَدْرًا حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ اَللّٰهُمَّ مَنْ
اَصْبَحَ وَلَهُ حَاجَةٌ اِلَى مَخْلُوقٍ فَاِنَّ حَاجَتِي
وَرَغْبَتِي اِلَيْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَكَ
اَلْحَمْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الصَّبَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَاشِرِ
الْاَرْوَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَالِقِ الْاِصْبَاحِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
فَارِسِ الْمَعَاشِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ جَاعِلِ اللَّيْلِ سَكَنًا
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
الْعَلِيمِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ فِي
قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا وَعَلَى لِسَانِي نُورًا

١٠٧ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُورًا وَمِنْ خَلْفِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا
وَعَنْ شِمَالِي نُورًا وَمِنْ فَوْقِي نُورًا وَمِنْ تَحْتِي نُورًا
وَعَظِّمْ لِي النُّورَ وَاجْعَلْ لِي نُورًا
أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ وَلَا تَجْزِمْنِي
نُورِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

هو الاول

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بیحد و احصا مخصوص پادشاهی که جواهر بحار مغفرتش کفوا لقوله اول
و آمالی را جامع و وافی و دوا حجتش در ازاله سواد عدم از چهره ممکنات کافی
و تریاق مغفرتش را دفع سموم مهلکه عصیان و خسران ناشایی دانسته عفو فرمایه
نثار دربار شرافت سیاست بهترین خلایق و عصمت طاهره انتخاب ما خلق کوکبه حضرت عشاق
ابن محمد حسن بن محمد اسماعیل محمد ابراهیم الاصفهانی غاطماله تلطفه العمیم که این مجموعی
موسوم بحجه در وجوبات و حرمات و فروع و بین و آن مشتمل بر چند مقصد

در طهارت و در آن چند مبحث است در طهارت

از حدث و خبث که عبارت از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه باب است

در وضو و در آن چند فصل است در امور که واجب است

وضو از برای آن و آن نماز واجب است و شرط است در صحت هر یک

بلکه در صحت نماز مستحب نیز و مشروط و واجب و ضروری نیز از برای مس خط آن کتاب قرآن
اگر واجب شود مس نمودن بنذر و غیر آن لیکن آنچه ثابت شده است بدلیل
حرمت مس است بدون وضوء و کافی واجب میشود بنذر و عهد و قسم
در امور یکه باعث وضوء و مبطل آن می شود و آن بیرون آمدن بول و غائط و باد
که بیرون بیاید از معده چه با صدا باشد و چه بی صدا از موضع معارف یا از موضع غیر
معارف اگر بخلاف آلهی باشد یا آنکه موضعی که بخلاف آلهی است معتاد
شود در چشم و گوش و دبر انسان و بهر شیئی در طریق مشتبه که بیرون بیاید در حال
استبرا نمودن از بول یا پیش از آن و متفاصله در میان بول و طریق بسیار
باشد یا نه بلکه بهم چسبیده است متفاصله قلیله بلکه استحاضه کثیره و متوسطه
موجب غسل باشد غیر جنابت از حیض و نفاس و مس میت نیز بنا بر احوط و در
وجوب مقدم داشتن وضوء بر اغسال مذکوره غیر جنابت و استحباب آن
خلافست و اظهر آن است که مخیر است در میان بجا آوردن وضوء را پیش از غسل
یا بعد از آن هر چه احوط و افضل و اولی است و مدار در حصول هر یک از نواقض مذکوره
بر علم است نه بر مظنه لیکن هر گاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهم رساند بر حصول یا
ارتفاع مذکوره احوط ماطل کردن وضوء و اعاده نمودن آن است در واجبات
و محرمات چیست اعلم وقتی واجب بر کسیکه داخل بیت الخلاء میشود بجهة تخلی در آنجا بلکه

در سایر احوال اگر پوشانند نا محرم عورت خود را وان قبل و دبر و پستان بی واجب
پوشانیدن نماز او نیست بلکه تا میان ساق و ران حرام است بران و در این حال روی یا
بقبله کردن هیچ بدن چه در صحرا و چه در غیر صحرا بلکه در حال استنجا نمودن
نماز را حرام و همین است حکم مخرج بول از باب و غیران و کفایت نمیکند و
کفایت میکند یک دفعه شستن مخرج بول از باب و غیران کفایت نمیکند یک دفعه
شستن هر چند در نوبت دوم افضل سه نوبت است و دست مالیدن و
نیست مگر انکه خشک شود یا مخلوط مادی یا دوری شود که در این حال باید دست
بمالد تا علم از او بهم رساند و مجزی است در مخرج غایب میان شستن و مالیدن سنگ و غیران از انچه چیزی بدید هر گاه بسبب رسیده باشد بغیر خلی که
عادت قرار گرفته بر نجس شدن آن و اگر رسیده باشد بغیر آن صحیح است
شستن تمام و همچنین مصنف شستن باب اگر غالب باب بلکه باک شدن
معتبر است و اعتبار بنوعی در یکی که در حمام باقی عادت بماند مست و اما
قدر استنجا معراب صحیح سه بودن هر چند نگیرد از ان را شود با غالط چنانچه
اگر در او فتوی و صحیح است زیاده تا انکه بر طرف شود و کفایت نمیکند
مسح نمودن به طرف یک سنگ و در حکم سنگ است هر چیزی
که طاهر باشد و غایط را بر طرف نماید چه از جنس زمین باشد

مثل چوب و علف و کرباس و کتان و چه از جماد ان مثل طلا و نقره و چه از حیوان
خواه تمام آن باشد یا بعض ان و خواه جزء استجاء کننده مثل کف دست
و انگشت یا انکه غیر جزء استجاء کننده باشد مثل دست زن و جاریه و خواه متصل
باشد آن جزء بحیوان و خواه منفصل مثل سم حیوان یا قطعه منفصله از ان
و جایز است استجای بچیزی که حرام است تصرف نمودن در آن بدون اذن
مالک و بچیزی که مضر شود بسبب استجاء کردن بان مرض استجاء باید
هر چند قادر بر غیر آن نباشد و بچیزی که بغیر از این استعمال نجس شده باشد
و بخرد و نهاد سرگین و استخوان و هر چیز معظم باشد و جب احترام آن از دین
یابد نب مثل تربت جناب امام حسین ع و ورق قرآن و اوعیه و اطعمه
و امثال آنها در بیان صفت وضوء و بدانکه وضوء دو بشستن و مسح
کردن است اما دو شستن روی است از منتهای استکفاه موی سر تا آخر چانه
بحسب طول و در عرض انچه را در گیرد انگشت ابهام و وسطی دو دست میانه
از مرفق تا سر انگشتان بر جمیکه تمام آن شسته شود و در طول و عرض در بین
روی قدری باید زیاده از اطراف راست از برای انکه یقین بیش محل
وجوب حاصل شود و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل
کرد بجهه مذکور و در مرفق محل اجتماع استخوان بازوی با در اعب دا ما در مسح

مسح سرست از پیش رو ی بقدر سه انگشت بجانب طول و عرض مثل آنکه بسر انگشت بقدر سه انگشت
بالا و احوط افضل آنست که مسح بقدر موضع سه انگشت متصل باحوط
بودن مسح بست در مابین دو سعدی که در دو طرف پیش سرست در
دو جانب پیشانی و دیم مسح دو پشت پای بست از سر انگشتان تا بلندی
که در پشت پای بست بحسب طول بر وجهی که چیزی از طول فرو گذاشت
نشود بخلاف عرض که مسمی آن کافی بست لکن احوط مسح نمودن تا
بمفصل میان ساق و قدم بست و افضل مسح نمودن تمام پشت پای
تمام کف دست و واجب بیست مسح نمودن بلندی پشت پای بحدی که
علم بمسح نمودن قدر واجب موقوف بر مسح بعض آن بست بر حسب
احوط مسح تمام آن بست و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح نمودن بر
متعارف بست و اما در مقدار ممسوح و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است پس
فرق بیست در میان بودن کودک بودن صورت و بزرگ بودن آن و در میان بودن
دست و پای او کوتاه بودن آن در شستن و مسح نمودن در آنچه معتبر است
در وضو و آن چند چیزست نیت و آن عبارت بست از اراده که بر آنچه
شود از علم و باعث شود بر عمل و در آن معتبرست چه در وضو چه در غیر آن
از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجای آورد اگر معین باشد

و قصد قربت پس حقیقت نیت را اراده نمودن عبادیست بر وجهی که ذهن
شود از غیر آن عبادت بقصد تقرب بجناب احدیت و ضرور نیست بخاطر
در آوردن جهات را بر وجه تفصیل و نه غیر از این از امور دیگر مثل وجوب
و استحباب مثلاً آنها پس عبادی را که مراد باشد میان واجب و مستحب آن
میکند قصد نمودن آن را بر وجه بسیط که ضرور نیست و البته واجب بودن
یا مستحب بودن آن بخلاف آنکه اگر وضو عبادت باید بکند که هر یک بیشه
میکند یکی باشد بحسب صورت چه وضوء وجه غیر وضوء و تعیین یکی از آن دو را
میکند و داخل عبادت شود و کفایت نمیکند و معتبرست که نیت خلاف در آن
عمل نکند و غفلت از عمل یا البته بر روی ندهد که نداند این چه کار است که میکند
و احوط آنست که نیت وضوء را مشتمل باشد بر وجوب یا ندب و صفتی
مثل آنکه بگوید وضوء واجب می سازم و تعلیلاً مثل آنکه وضوء میکنم بعلت
آنکه واجب یا وجه هر یک یا قصد قربت و استباحه عبادیکه مشروط است
صحت او بآن و رفع حدث یا البته یکی که ممکن باشد رفع حدث با آن
بآن دو صورت آن بنا بر این از کسی که حدث آن برفع میشود بآن طریق است
که وضوء واجب یا بست میسازم بجهة وجوب یا استحباب و رفع حدث یا استباحه

عبادة و قربة الی الله و در کسی که رفع حدث بالفعل بآن ممکن نیست مثل صاحب
سلسل و نحوان بقصد رفع حدث راجح نیکند و باقی بحوبی که ذکر شد
فی المعاد است و هر دو را برای تقرب جستن بعبادت مراتب چند پیدا شد
بحسب کمال و نقصانی آن کردن عبادت است از جهة انکه جناب الهی بآن
سزاوار برای آن است و ادا و قضای آن کردن عبادت است از جهة حصول
ثواب یا خلاصی از عقاب و در کفایت کردن قصد تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب
خلاف است و اقرب کفایت نمودن آن است و در ما بین وسایط بسیار
و از برای غالب ناس که مرتبه ناسی نهایت صعوبت دارد و در نیاورده
فرمان برداری است و مراعات تقربی در آن است که انسان قصد
مرتبه اولی نماید و احوط و اولی آن است که نیت را مقارن نشستن روی
نماید و بهتر آن است که نیت را مقارن نشستن روی نماید و
از آن است که نیت کند در وقت دست نشستن و سر بردارد تا نشستن
روی و اگر قصد بردن دست نشستن روی وضوء در اثنای عمل کرد نیت باطل شود
گمان آنکه عود نماید بمحل طرف شدن موالات وضوء صحیح است
و اگر عود نکند مگر بعد از برطرف شدن موالات وضوء باطل است

و اگر در وضوء واجب قصد سنت کند یا در وضوء سنت قصد واجب کند
باطل است و اگر ذمه کسی مشغول بوضوء واجب باشد بزرگ نماید وضوء
مندوب را و هم انچنان اگر دست در شستن روی علاوه و در شستن
از مرفق دلایم دست رسانیدن آب بزیر موی ریش و شارب و زیر ابرو در
هر گاه موی حاطه نموده باشد بشره را چه مرد باشد و چه زن چه بر ریش
چه بسبک ریش ما انچه از روی نمایان باشد در میان موی شستن آن
واجب است و واجب نیست شستن موی که از حد بیرون آمده باشد و در
از سر سه بای زبالا بپائین بیالا جایز است و احوط بیرون گذاشتن آن از
دایره مسح مقدم است بردن مسح است بر طوبت دست از وضوء
چه رطوبت دست از است باشد یا دست چپ هر چند احوط بیرون
بای چپ است بر طوبت دست چپ و جایز است گرفتن آب از
مسح از باقی مواضع وضوء از ریش و غیران و در حال بردن بر طوبت دست
حرضوصا از موضعی از ریش که از حد روی بیرون باشد و اگر بر طوبت
دست بجنگد جایز است گرفتن آب از مواضع مذکوره و پیکان اگر
متعذر یا متعسر شود مسح کردن بدست مسح نماید بدراع و احوط خشک بودن
محل مسح است هر چند صاحب بان نیست هر گاه مسح بر طوبت دست صادق

واگر سر نهلک شود در رطوبت دست پیش از مسح جایز است و شرط است
حایل نبودن در مسح مطلقا در حال جهشیار و اما در حال لقیه پس صحت
هرگاه شان های مقدور نباشد و بر نقد بر مقدور بودن احوط جمع
میان شستن و مسح نمودن است و همچنین جایز است در حال ضرورت
مثل مرهمی ترتیب در جمیع اعضای وضو واجب ساقط است عمدا
چه سنت چه در حال جهشیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد
چه ناسی و آن حاصل میشود لیشان بدست راست را بعد از صورت دست
چپ را بعد از شان دست راست و مسح نمودن پای را بعد از مسح
و مسح نمودن پای چپ را بعد از پای راست پس اگر مقدم بدارد تمام
عضو مؤخر را بعض آن را بر تمام مقدم یا بعض آن فاسد است
آنچه را که مقدم داشته است چه عامد باشد چه ناسی چه مختار باشد
چه مضطر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر منافی مروالات
بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد نشده باشد و اگر
یکی از این دو واقع شده باشد باطل است نیز آنچه را که مؤخر داشته است
بلکه اصل وضو باطل است و اگر خلاف ترتیب بفراموشی واقع شده
باشد لبطلان مخصوص آن جزئی است که پیش انداخته است از آنچه لبد از آنست

چون

چنانچه بعد باید شسته شود پیش شسته شود بدون نیت باید اعاده نماید
و سبیل وضو نیت بشرط آنکه موالات بر طرف بر طرف نشده باشد و در
یک اردو صورت و فرق نیست و بطلان میان آنکه مخالفت ترتیب و کمی
شده باشد با در قدر معتد به مثل آنکه از عضو پیش بقدر خشک شدن باز با در بعضی
شده باشد موالات در وضو مدون آن وضو باطل
و آن عبارت است از آنکه باقی بماند در رطوبت در عضوی از اعضای وضو
چه از عضو پیش از عضوی باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آن است
یا عضو سابق بر آن هر چند احتیاط در آن است که بمجرد تمام نمودن
عضو شروع در عضو بعد از آن نماید بدون مهلت و بسکن خشک شدن
بطل است در حالیکه هوا خیر باشد اما بر کسیکه غیر خیر باشد شدت حرارت
بسبب آن باطل نمیشود وضو سجایی وردن بکف وضو الفضل خود
در حال اختیار فرق نیست در این معنی میان عامد و جاهل و ناسی و غافل
میان وضو، غسل و تیمم شستن و مسح نمودن پس هرگاه در شستن دکمری
جبارت را با بعض را کفایت نکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت داخل
کرده باشد وضو باطل است چه وضو بشرکت غیر نشود و نمیشود در حال اضطرار
باید دکمری را معین نکرد و مغیر در حک شدن اعضا در این حال حک شدن

اعضای وضو پاکیزه دست نه وضو دهنده واجب در این حال نیت نمودن
هر دو دست هرچند ظاهر کفایت نمودن نیت وضو پاکیزه دست

مطلق بودن آب وضو یا بمعنی که ان را عرفا آب بگویند
اضافه نه که اضافه ذکر نکنند و فرق درمیان آب شور و شیرین و دریا و بر
و بارش نیست بلکه اگر چیزی داخل آب بکند مادامیکه از اطلاق بیرون نکند
ابرا مضر نیست ظاهر بودن آب وضو پس اگر وضو بجبس شاید و اعاده
بکند بلکه اگر بقصد جواز و شرعت بکند بدون عذر نیز خرام بعمل آورده جایز
بود و فرق نیست در اعتبار طهارت و اطلاق آب درمیان آنکه مطلع باشد
یا نباشد یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و بر تقدیر فراموش کردن یا
مطلع شود در وقت یا بعد از وقت یا چه آب یا آنکه مباح الاصل
یا مملوک باشد بحر بدون دیگران یا با اذن و تصرف نمودن در آن یا
با اذن صریح یا محرز یا شاید حال و خواه در شاید حال آنکه نمودن بعلم است
و لیکن رنهای واقع در راههای و منازل آشعار و غیر آن جایز یا اذن
مالک کرایه مطلع نشده باشند و احتمال دادن اینکه در ایشان صغیری یا
مجنونی یا کفران باشد مضر نیست و اگر داخل شود آب غصبی در آب
مباح و محفوظ شود بحیثیکه متمایز از زبان برداشته شود قابلیت قسمت و نیت آب

بعلت کم بودن آن ظاهر آنست که مشاع مع از تصرف در مباح نمیشود
لیکن احوط رضا جزئی از مالک بخلاف انکه اگر مشتبه شود در مباح عصبی
صحیح نیت وضو بان انکه از استعمال آب برسن ضروری یا
با هم رسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول بهم رسانیدن مرض ممکن
شدن وقت یا بجهه رسن ماشکی خود یا رفیق خود که از مفارقت او متضرر
شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود و لیکن حاجت نفس محترمه باشد
یا رجیوانی هرچند که بمردن آن متضرر شود بلکه محتملات جواز مطلقا
چه متضرر شود چه نشود و لیکن در آن اشکال است و در هریک از این
چند صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد بود و این شرط و شرط
سابق از شرایط علمی است نه از شرایط وجودی باین معنی که هرگاه علم
باشد وضو باطل نخواهد بود اباحه مکان و در آن خلاف است و احوط
مراعات و نیت اشکال در صحت وضو اگر مطلع شود بر غصب بودن
بعد از فراغ از وضو لیکن عرض عرفا داشته باشد مثل اجرت مثل متعارف در تصرف بعضی علاوه
نموده اند اباحه صرف و محل ریختن آب را و در آن احوط است اگر در صورت
انحصار در غصب که در این صورت معین است تیمم و اگر وضو گرفته باشد

طهارت محل وضو از نجاست پس هر گاه آب بر آنی رود جاری
از محل وضو نشود و از آله نجاست نبرد نماز کفایت نمیکند و اگر از آله کفایت
میکند کفایت کردن ظاهر است و شرط نیست در صحت وضو طهارت
غیر محل وضو و احوط ترک کردن استنجاء است پیش از وضوء
در حکم جبایر و آن چیزهاست که با آنها شکسته را می بندند مانند
اگر کسی در بعض اعضای وضوء آن جروح یا قروح باشد مثل زخم شمشیر
و کارد و دمل و فراج و نخوانها باشکسته باشد و در روی هیچ یک چیزه
یا نخوان نباشد و شستن و مسح نمودن آن متضرر نشود و
ظاهر باشد یا نجس نشده باشد و تواند بدون ضرر تطهیر نماید هر چند
با آب حمام باند یا توقف داشته باشد بر اخراجات از برای آب
کرم کردن و مثل آن باید تطهیر نماید و وضو بسازد و بر بقدر قدرت
داشتن بر آن و اگر جراحتی باشد که متضرر نشود شستن آن
کفایت میکند نه شستن بلکه صحیح است از اطراف آنچه ممکن باشد
مسح نمودن تا بروی آن یا ممکن نباشد هر چند در صورتی که ممکن
باشد مسح احوط نمودن است چنانچه در صورتی که ممکن نباشد
مسح نمودن احوط آن است که بر روی آنچه ظاهر بگذارد و مسح کند

روی آنرا و همچنین است حکم شکسته و زخمی که بر روی آنها چیزه نباشد هر چند
در این دو صورت علاوه نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از مواضع
شستن وضو چیزه باشد و ممکن باشد رسانیدن بیشه به زیر چیزه
برداشتن چیزه یا گذاردن آب یا فرو بردن عضو را بر آب هر گاه ضرر
به بشره نرساند شستن وضو واجب است لیکن احوط آن است که هر گاه ممکن
باشد برداشتن چیزه برداشته شود و زیر آن شسته شود و هر گاه ممکن نشود
مکرر ریخته شود آب یا شسته شود و عضو یا فرو نماید عضو را در آب یا شسته شود
و اگر میسر نشود شستن بشره مسح کند بر روی چیزه و هر گاه چیزه در موضع مسح
باشد پس اگر چیزه تمام موضع مسح را نگرفته باشد و باقی مانده باشد
از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجب است در مسح اکتفا نماید به مسح آن
و اگر تمام محل مسح را چیزه گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن چیزه
بقدر کفایت در وضو آب را بر مسح باید برساند و مسح نماید بر عضو و اگر ممکن
نباشد مسح نماید بر روی چیزه لیکن در صورتی که ممکن باشد رسانیدن آب
زیر چیزه و ضرر نرساند و محل طاهر باشد واجب است مکرر ریختن آب بر چیزه
بقدری که آب بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بنحوی که آب
بیشه برسد و محل مسح بر چیزه اگر طاهر است خوب و اگر نه تطهیر کند هر گاه

ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجبست تیمم هرچند احوط جمع نمودن میان
آن و گذاردن چیز طاهر بست بر چهره و مسح کردن بر آن و فرق نیست
در چهره میان بعض و حضور تمام حضر بلکه جمیع اعضاء و نیز میان آنکه زیر
آن پاک باشد یا نجس و نه میان آنکه جراحت از ثقرلیط خورده باشد
یا نباشد و در حکم جبایرست گفته اند که بر جروح و قروح می بندند
یا دوائیکه بر آنها میگذارند و در چیزها نیکه چسبانیدن آنها بدون آن جبیره
باشد و گذاردن آن اولیست گذاردن جمیع میان چهره و تیمم بست
و هرگاه مضطر شود و مسح نمودن بر روی بشره یا چهره مثل چهره یا اعضای
سوای چهره نباشد واجبست تیمم نمودن و مسح نمودن هرگاه بعضی از اعضاء
وضوء یا بشره یا کمتر مریض باشد و قروح یا جروح یا شکسته نباشد مرض
نباشد یا مرض در بعض یا یکی از امور مذکوره جمع شود و واجبست تیمم بهمه
و از جمله بست چشم دردکه در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب جدری
مستمر باشد که بول او چه غالبست و چه ریح و وضوء بسازد نماز کند و احوط
آنست که جمع کند بیک وضوء میان هر نماز و اگر حال او مختلف باشد و قتی
باشد در اوقات نماز نماز زند بهائی او که تواند نماز را بجهت بکند و واجبست
احتیاط نماید تا وقت را و اگر در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شد

نماز را

و الت از حال خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد بود اعاده
نماید آنچه نموده بود در اول از وضوء یا غسل و واجبست بر مستحاضه اسبر از
با نیکه پنبه بردارد و بقدریکه که متعارفست در معلوم شدن حال آن حائض بر
نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله بودن یا متوسطه
بودن یا کثیره بودن و هم چنین واجبست عوض نماید پنبه را یا شوید ازا
اگر نجس شده باشد و هم چنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط
عوض نمودن گفته یا شستن آن آنست هرگاه ملوث نجس شده باشد چنانچه
احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضوء نماز را تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ
نمودن خود از اگر از بیرون آمدن خون تا وقتیکه مضطر نشود و اگر مضطر شود
واجب نیست اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود احوط آنست
مذکور را تمام کند و اعاده نماید و وضوء بسازد هرچند قول بصحیح بودن
غسل و لازم نبودن وضوء مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست
در باطل نبودن غسل میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر
اثنای غسل واقع شود و اگر بمان حدثی که رفع از او میکرد واقع شود
اعاده غسل باید بشود و حیض و نفاس در حکم واحدند و اگر غیر آن
واقع شود غسل باطل نمیشود و بحث اول در غسل میت بلکه واجب

و غسل میت نمودن بعد از شستن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است
قطعه که در استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده یا در وجوب غسل
میت نمودن استخوان فی نفسه اشکال است و احوط غسل نمودن است و اظهر واجب
نبودن غسل است بسبب میت نمودن چیزی که معجونست و آن جلول کرده باشد
مثل مو فصل اول در غسل میت و سایر احکام آن در کفن نمودن و نماز
کردن و دفن نمودن و در آن چند بحث است بحث پنجم در غسل و در آن
دو فصل است فصل اول در غسل میت و سایر احکام آن در کفن نمودن
و نماز کردن و دفن نمودن واجبست و هر کاه یک نفر غسل را بعمل بیاورد
از دیگران ساقط است و اولی آن بلکه بیاورند کفایه بیست شوهر است
نسبت بزن خود چه آن زن آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد چه منقطعه و همچنین
در صورتی که با صبی باشد و غسل احتیاط خوب است و بعد از شوهر مالک
مقدم است بر غیر مالک و اگر متعدد باشند نه یک خواهد بود در دولت
و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هر چند
اجنبی با شد یا وصیت نموده باشد که او غسل دهد هر چند حوط
از برای ورثه غسل نمودن بوصیت است هر چند اجنبی باشند و
طبقات ارحام بر حسب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم

بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمال و اخوال میباشند
و لاعقب مقدم است و بر اولاد ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم
شرع است بر غیره بعد از ان عدول مؤمنین و آنها اقرب طبقه واحده
پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولاد اولاد بلکه از هر طبقه منقدم است
بر غیر ایشان و بالغ بر ایشان و کسیکه نزدیک باشد بمیت پدر و مادر
و اگر غسل داده شود میت فی نفسه باطلست و هم چنین است حکم
در نماز و شرط است که غسل دهنده میت شیعه اثنی عشری باشد مگر در صورت اضطرار
که جایز است غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری و لیکن اگر از یهود و
باشند پیش از غسل امر کنند ایشان را شستن بدن خود و احوط در هر صورت
آن است که میت غسل اثنی عشری بکنند بلکه هر کاه سنی غسل میت
چنان باطل نمودن هر دو است و هر کاه اعتقاد رفع شد غسل را اعاده
نمایند در هر سه صورت و هم چنین شرط است که غسل دهنده مثل میت باشد
باشد ذکور و اناث مگر در محارم زن و شوهر و پسر سه ساله و اگر زن از برای
غسل دهد دختر سه ساله اگر مرد او را غسل دهد عیب ندارد و جایز است برای
مولا غسل دادن کنیز خود و عکس آن نیز بعید نیست هر چند احوط ترک
آن است و واجبست غسل دادن هر مؤمن اثنی عشری و واجب میت غسل دادن

چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان یا در مخالف واجب نبودن جایی
از جان میت و در حکم میت است سینه او با قطعه که در آن سینه باشد پس بدان
آن واجب است بلکه کفن نمودن و نماز کردن بر آن و واجب است غسل
دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعه که در استخوان باشد هرگاه از جدا
شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده و استخوان کوفته میت با آن و
طفلی که از شکم جهار ماهه باشد ساقط شود واجب است در آن غسل و کفن و
دفن نمودن و اما نماز بر آن نه واجب است و نه سنت در کمتر از
جهار ماه که دانسته باشد واجب است او را در کهنه پیچیدن و دفن کردن
و واجب است ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و بلو شاندن
عورت را از نامحرم در حال غسل مثل حال حیات چنانچه واجب است ستر بعضی
نمایند میت را در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد با بگذارند بر پشت تا باشد
رو و پای و را و کف پاهای او را مراعات قبله نمایند و منقطع نشود وجوب مگر
خشک شدن و فات کمتر در دفن نمودن واجب مراعات آن است بعد از آن
رفتن روح نماید دفن نمودن تیمم و فرق میت در وجوب مذکور میان آنکه محتلم مرد باشد
یا زن طفل یا بالغ و واجب است غسل دادن کسی که واجب شده باشد
کشتن آن بر جرم یا قصاص یا غیر آن یا غسل کرده باشد با مر حاکم یا شرع یا از

خود یا غسل او که واجب است غسل دادن او

فصل دویم

در کیفیت غسل واجب است غسل دادن میت را به غسل سدر و کافور
و آب خالص واجب است ترتیب در میان سه غسل بنحوی که مذکور شد فرق
میت و این حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض یا نباشد و حنوط
دادن میت است بغسل ترتیبی هر چند کفایت نمودن غسل ارتماسی است
هر یک از ترتیب و ارتماس بنحوی است که در غسل جنابت گذشت و هم چنین
نیت در هر یک از سه غسل و نیت هر غسلی از مقارن شروع در آن نماید و اگر سدر
آب سدر نشود سه تیمم بدل میت را بقدر هر یک از آن سه غسل یک تیمم بدل
مجموع اظهر کفایت اجزاست و هم چنین اگر نترسد بسبب از غسل دادن در
رسیدن کوشت یا پوست او مثل آنکه سوخته باشد یا آبله داشته باشد یک تیمم
بدهند او را و احوط سه تیمم است بر حسب آنچه گذشت و تیمم را باید بدست خود میت
بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است مستحب دوم در کفن
واجب است کفن نمودن میت چه مرد باشد و چه زن بچه خنثی و چه ممسوح باشد
و آن پیراهن و لنگ و لفافه است کفن را سه یا پنج یا هفت
و شرط است در پیراهن که از سینه تا نصف ساق را پوشانده و در لنگ
که میان ناف و زانو را پوشانده باشد و در لفافه که از طول بدن فاضل زیاد باشد

که توان دید سر کفن راست و از عرض این قدر زیاد باشد که سر روی هم بیفتد و دو طرف آن
را فضل بگیرد و درازی بند بودن آن است تا بقدم و در لنگ پوشانیدن
آن است از ناف تا بقدم لیکن حنوط بدانجا ظهران نیست که زانو بر آن
واجب را بدون آن کیاره و شکنند چنانچه اگر صبیر و نسته باشد
از مال صغیر بردارند و اگر معدود نشود به پارچه اکتفا نمایند چنانچه معدود است
چه یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر معدود نشود مگر پوشانیدن عورت
واجب است و کفیت تکفین آن است که لنگ مقدم بر ازار بندی و ازار
مقدم بر لفافه باشد و حنوط آن است که هر یک از سه پارچه بسوده
آنچه را که در زیر آن است و جایز نیست منصوب بودن کفن و نجس
بودن و نه حریر محض بودن و نه پوست بودن هر چند از حیوان پاک
شده باشد و ماکول اللحم باشد و حنوط آن است که کفن نباشد از
نو بلکه از سود کورک باقه باشته هر گاه از ماکول اللحم باشد و اگر از غیر
ماکول اللحم باشد معروف در میان اصحاب آن است که جایز است
و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل آن میت هر چند بدون
باشد مگر زن که کفن او بر شوهر است هر چند زن مال دار باشد
و واجب است بعد از غسل حنوط نمودن و آن مسح نمودن مواضع سجود

بکافور و کفایت میکند و آن مسح اگر پیش از حنوط از غسل کفایت میکند و
فرق نیست در حنوط در میان مرد و زن و خنثی و ممسوح و صغیر و کبیر لیکن محصور
این وجوب بسی که محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک
او نبرند چه از کافور و چه از غیر کافور و چه در تجرید و چه در تقبیل سجده شم
در نماز میت و آن دو فصل است فصل اول در آنکه نماز واجب است
بر هر که شیعه اثنی عشری باشد مطلقا چه شهید باشد و چه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا خته کرده باشد یا غیر ایشان باشد
از اصناف کبایر و هم چنین واجب است بر بستی چه در حال بقیه باشد و چه
در حال غیر بقیه جایز نیست نماز بر کفار چه کافر اصلی باشد و چه مرتد چه ذمی باشد
و چه غیر ذمی و لیکن جایز است از بعض بر فرق مثل اهل بغی و آن
کروهی بحوکه می آید و محق میشود و مسلم مرده که در بلاد اسلام اقامت شود و متعهد
و دیوانه اگر متولد شده باشد از مسلمین یا مسلمه و هم چنین واجب است نماز
بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور چنین رفته اند لقیط دار الکفر از بر گاه
ان مسلمی باشد که ممکن باشد تولد آن لقیط از آن فصل دوم
در آنکه نماز میت واجب است بوجوب کفایی بر هر مکلفی لیکن فرق است
در صحت از آن که مؤمن اثنی عشری باشد و از جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل ممیز

بجائی ورد صحیح است از و لیکن ساقط نمیشود از مکلفین بتکلیف ظاهری و اولای نماز
اولای بفعل است و تفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت مگر بودن ولی یا
چه فرادی و چه جماعت و اگر اذن ندهد ولی صحی بر این جماعت نماز بجا آورند
یا فاسق است اگر منوط بعدالت شیعی باشند سقط نمیشود و ولایت نمیشود
و نماز را فرادی خواهند کرد با اذن ولی یا خود خواهد کرد و همچنین اگر میت عادل شیعی
نباشد اخوط باقی گذاردن بامامت بر ولی و هر چند ساقط شدن ولایت
او در این حال خالی از قوت نخواهد بود و احوط اذن گرفتن حاکم شرع است
در فاسق چنین جماعتی با امکان با عدم امکان از عدول مؤمنین و کیفیت
نماز آن است که نیت کند و پنج تکبیر که اول آنها تکبیر الاحرام است بگوید در حال قیام
چهار و عاشر آنها اول شهادتین دویم صلوات بر پیغمبر و آنجناب صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین سیم دعا از برای مؤمنین چهارم از برای میت پس اگر بعد از
تکبیر اول بگوید اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و بعد از تکبیر دوم
بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات
و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند
لیکن اینها در وقتی است که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل نابالغ
نماز بر او واجب باشد چه بالغ شده بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و من شفع فیه من المؤمنین

و اگر پدر و مادر طفل هر دو مؤمن باشند و اگر یکی از ایشان کافر یا مخالف
باشند و عالم باو نهاده نماید و اگر میت مجهول النسب باشد بعد از تکبیر چهارم اگر بگوید
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه خوب است و اگر
مخالف باشد یا ناصبی که نقیه بر او نماز کند در نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم املاء جوفه نارا و قبره نارا و وسط علیه بالحیات و العقارب و در نماز
ناصبی بگوید اللهم اخزه فی عبادک و بلادک اللهم اصله نارک اللهم
املاء قبره و جوفه نارا و عجل به الی نار جهنم و بئس المصیر و بعضی مثل این
تبک و تکبیر پنجم در نماز این دو صنف نیست و اگر میت مستضعف باشد
بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و واجب است
در این نماز قیام و روی بقبله نمودن با امکان و گذاردن
سر میت را بطرف راست نماز گذار بگذارد مگر آنکه مأموم باشد و هر گاه عکس
بگذارد میت را باطل میباشد نماز چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی
چه از روی جهل و هم چنین شرط است بر میت طهارت بدن میت را
در حال نماز مسجد جبهه در دفن و واجب است دفن نمودن میت را
بوجوب کفایی بنحوی که پنهان نمایند جیفه میت را از درندگان بنحوی که مجموع
نمایند جثه او را از درندگان و بوی او را متشار و واجب است در انحناء

او را بدست راست رو بجانب قبله و هر گاه در گنبد باشد و دفن و کفن نباشد
گذارند او را در حفره مثل حجره و سر او را بلند و در و در با انداخته و لکن احوط
سنگ او در دن او است بامکان و اگر میت زن غیر مسلمه باشد که
کتابیه و غیر کتابیه حامله باشد بطفل مسلمان واجب است تا در اینصورت بقبله
دفن نمایند تا آنکه طفل در بطنش باشد هر گاه طفل صاحب روح
شده باشد حرام است شکافتن قبر مگر صورتیکه بعض اعضای او داخل
ذکر نموده ایم و هم چنین حرام است نقل کردن میت را بعد از
دفن مگر شاهد سرقه تر در قبر خود و حرام است دست زدن بعورت
و حرکت دادن او و کندن چیزی که در حمام قبر و چیزی که در غیر قبر او افتاده
و هم چنین شق نمودن رخت برای غیر پدر و مادر با سلم و در هم
و دران چند فصل است فصل اول در اسبابی که منتقل شد
ان وضوء و غسل و تیمم مانند که سبب هم ممکن شدن وضوء و غسل
و ان سه چیز میشود اول مدانستن باندازه که کفایت کند
او را در ان طهارتی که بر او واجب شده است از وضوء یا غسل
هر چند بقدر بعضی از ان آب دانسته باشد و اگر آب اینقدر باشد
که کفایت نماید از برای زاله نمودن نجاست ازاله نماید نجاست را

با آب و تیمم کند هر گاه آن نجاست معفو نباشد و یافت شود چیزی که
بان تیمم کند و اگر نه طهارت را مقدم میدارد و هم رسیدن باب
سبب ترس از زور زنده یا درد بر نفس یا مال یا عرض خود یا کسیکه
میسر نشدن آلات و اسباب آب کشیدن یا کرم کردن یا محتاج
به تمر اهی باشد که آب بجز او میسر نباشد او را و امثال آن و اگر
مقدور باشد خریدن آب یا آلاتی که موقوف تحصیل آب
با نها بجز او هر گاه متضرر بآن نشود و بانکه اجحافی در آن نباشد به حسب
حال آن و فرق در میان زیادتی در ثمن و غیر آن نیست و اگر
مقدور شود از برای او کندن چاه بدون عسر و مشقت شدید
یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند بانکه رحمت خود را او
کند و آب بیرون او آورد ترک نکند بشرط انکه اجحاف نباشد در ان
انکه بر سد در استعمال آب بر نفسی یا جارحه شدن
مرضی یا طول کشیدن نا خوشی یا صعب شدن علاج یا خوفی
مثال اینها و کفایت میکند در معرفت حصول ضرر مظنه بهم
رسانیدن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر
عادل بلکه کفایت نمودن احتمالی که باعث خوف شود و هم

و از جمله ضرر شین ست و ظاهر حصول آتش بر کیدن
دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در این حال
البته نشود اگر بطهارت اختیاری چه احتیاط خواهد بکند و از جمله
اعذار زرد زبرای متیمم شیکی است هر چند بالفعل نباشد و منطنه آن
باشد بهم رسیدن حدوث او را بلکه کفایت نمودن احتمال
شدید قویست و از جمله اعذار نیز تا لم یسر دی هوست باکری
آب و میسر نشود آن چاره و واجبست طلب نمودن آب بر مکلف
هر گاه حکمن باشد و ضرری یا دو نرسد و یقین نداشته باشد نمودن
آب را و وقت کنجایش طلب داشته باشد و مقدار طلب
بقدر یکه نیز زیاده است از تیر انداز معتدل بالست معتدله اگر زمین
پست و بلند و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر
دو تیر پرتاب بخوند کور در چهار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز
کرد یا در سمت وقت نماز باطلست و اگر صبر نمود تا تنگ وقت
نماز صحیح ست در آنچه باید آن تیمم باید کرده شود و بخاک خالص
تیمم کردن پر اشکال ست خانچه هر گاه قدرت نداشته باشد
بر خاک و زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار رحت یا بمدر یا بال اسب

بمثل

بمثل آن پر اشکال ست و هم چنین هر گاه میسر نشود
کدورت بمیسر نشود و مکرر سنگ تیمم نمودن بان نیز پر اشکال است
و اگر میسر نشود و مکرر سنگ و غبار رحت و جل و بال حیوان یکی
از آنها احوط جمع نمودن میان تیمم بغبار سنگست و مجرد است
و رحت بار نمودن غبار رحت و جل و بال حیوان و نخوان آن
و در آنها معتبرست جمع نمودن غبار را بتکانیدن و نخوان آن
و هر گاه هیچ غبار در آنها بهم نرسد تیمم بان نکند و هر گاه میسر
از آنچه کدورت میسر نشود و کل میسر شود بان تیمم کند بشرط آنکه
قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن آن بسبب شکی در
وجود و امثال آن و این در وقتیست که از چیزی که صحیح تیمم
بآن میشد خاکستر نباشد و کیفیت تیمم بکل بمثل تیمم بخاکست
و اگر سنگ و کل هر دو میسر شود احوط جمع ست میان تیمم بهر دو
هر گاه قادر باشد بر تیمم نمودن بخاک احوط ترک نمودن بغبار خاک
بلکه قول بآن خالی از قوت نیست و هر گاه میسر نشود از آنچه کدورت
میسر نشود و ساقط میشود تیمم و نماز هر چند میسر شود بچیزی که میشود
رحت یا غسل کرد و بعضی قایل شده اند بوضو یا غسل آن و بعضی

قایل شده‌اند به تیمم و احتیاط در جمع میان هر دو و قضا هاست و فرق در میان انواع
خاک از رمل و سنگ سفید و سیاه و غیر آن نیست و جایز است تیمم نمودن بکاک
مشتعل از تیمم و بکاک ضریح هرگاه علم یا گمان نباشد بنجاست آن و جایز است
تیمم نمودن بکاک عفنی و غیر آن بنحوی که مشتمل باشد و معاون مثل زرنیخ و
سرمه و گچ و غیر زرنیخ و احوط و اولی ترک نمودن تیمم است بگاکستر زرنیخ
و زرنیخ آهک و گچ بعد از سوختن و گرد است تیمم نمودن بزرنیخ سوخته زار
در بیان کیفیت تیمم واجب است زدن دو کف دست را باهم از صورتیکه
ممکن باشد در حالتیکه هر دو کف پهن بکنند و همچنین واجب است مسح کردن
پیشانی از سر جای روییدن مو بالای و ماغ به باطن هر دو کف بالای
و احوط علاوه نمودن چیزیست که عبارت از دو طرف پیشانی است و هم
چنین علاوه نمودن ابروهاست و همچنین واجب است مسح کردن انگشت
هر یک از دو کف را از سر بند دست تا بسر انگشتهای بباطن کف دست دیگر
و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن کف بلکه بظاهر آن و همچنین است
در پیشانی و دو کف تمام را مسح نمودن و در ماسح له عبارت از باطن دو کف
باشد بتمام مسح نمودن سه جزء نیت هر چند احوط است و از اطراف
حده و در هر یک از اعضای تیمم چیزی از بالا و فاید از پایا جزم نمودن بکل

قدر واجب و واجبست در تیمم نیت قربت و احوط تعیین وجوب
یا ندب و امکان ستباحه حملست بجز یکه وارد وضوء گذشت و امارفع حدث
و در این جای قصد آن خلاف احتیاطست بلکه معضل میشود و احوط تعیین
نمودن بدل بودن از وضوء یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضوء و غسل
هر دو در زمانه مکلف باشد معین است تعیین نماید که تیمم بدل از وضوء
میکند یا بدل از غسل و احوط آن است که نیت نماید باین طریق که تیمم
میکنم بجهة مباح شدن نماز بدل از وضوء یا غسل از جهة آنکه واجب میشود
قربت الی الله و در حد زدن دست بر زمین حد دست و ظهر کف یک دست
یکدفعه زدن است چه آنکه تیمم بدل از غسل باشد چه وضوء هر چند احوط جمع
نمودن میان یکدفعه زدن و دو دفعه زدن است خصوصا در تیمم بدل از غسل
و واجبست در تیمم ترتیب باین طریق که زدن دست پیش از مسح نمودن
و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست و مسح نمودن دست راست
پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این در صورتیست که یکدفعه
بر ندند دو دست را بر زمین و اما در صورتیکه دو دفعه بزنند دفعه دویم پیش از
مسح نمودن دو دست میباید باشد و همچنین واجبست از تیمم پاک بودن
محل و جای آوردن اجزاء منصل بمسح مانند انگشتر و وضوء و غسل هم گذشته همچنین

سوالات هر چند تیمم بدل از غسل باشد و مراد آبان پ و در پ بتوان عرفا نیست
و همچنین واجبست از میان دست و خاک و ماسح و مسوح مانعی نباشد
و تیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست و در وقت فریضه صحیح است در حال
شک بودن وقت و اما در سعه وقت استحبابست و احوط تاخیر نمودن تا
خواه امید رفع شدن عذر داشته باشد یا نه هر چند اظهر جواز تقدیم در اول
وقت است هر گاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود تا با خر وقت و فرق
میان اخیر از تیمم و زوال شک بودن وقت میان نماز واجب و سنت
و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز
چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعمد در جنابت
باشد یا نه عالم باشد به بودن آب در صورت تعمد در جنابت یا به تیمم
از برای نمازی باشد که آن نماز با رختی شده باشد که متعذر باشد برای او
ازاله نجاست غیر معفو از آن رختها یا نه و همچنین است حکم بدل دائم
تیمم از برای فریضه حاضره نمود و بعد از ان میتواند داخل در نماز دیگر بشود
در اول وقت و واجب نیست استظار تا با خر وقت و اگر حاضر و در وقت
مستحضر نباشد میتواند تیمم از برای او بکند هر وقت که اراده نماز کرده باشد
و جایز است نماز لیسار بجای او آن روز بکند تیمم و اگر بعد از انکه تیمم نمود و پیش

نماز را تمام کند و احوط اعاده نمودن است نیز و واجبست بر او حتی خود را
خود را از نجاست با بیکه اخذ نماید از برای خود کیسه که در ان قدری پنبه
یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست را بدن او حتی
لیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر نشود واجب
نیست و در شکوک بدانکه هر گاه یقین داشته باشد در حدث و شک
باو هم با سطفه داشته باشد در وضوء واجبست وضوء و همچنین هر گاه
یقین در طهارت و حدث هر دو داشته باشد و شک داشته باشد در سبق
بودن هر یک از دیگری واجبست وضوء چه انکه بداند حالت سابقه را بین
دو حالت را بداند و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضوء پیش از فراغ از ان
باید بعمل بیاورد آن جزء را و بعد از ان اگر موالات روی نداده باشد و اگر
روی داده باشد وضوء را از سر بگیرد و همچنین است حکم سهو در اثنای وضوء
مطلقا هر چند بعد از فراغ از وضوء باشد چه نماز کرده باشد یا نکرده باشد
و بر کثیر الشک واجب نمیشود در هیچ صورتی از صور چیزی نه اصل وضوء نه
اعاده و اجزاء و اگر یقین داشته باشد بطهارت و شک نماید در حدث همچنان
مرجوحی به بودن حدوث آنرا با سطفه بهم رساند اعتبار ندارد و واجبست وضوء
و همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضوء بعد از فراغ از وضوء

و داخل شدن در مساجد و مکه بلکه بعد از فراغ شدن از وضوء هر چند از حدث
وضوء برخواسته باشد و داخل در نماز و پرگشته باشد چه طول کشیده باشد
نشستن یا نه در غسل و در آن چند فصل است در امور یکه
موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و فرق
شدن ست و هر یک از این اغسال غیر از غسل میت واجب است از برای
واجب و شرط است از برای طواف واجب و واجب میشود از برای متعلق به
از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر مس نمودن آن واجب شود و مثل
آن ست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور
عزایم چه تمام آن چه بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد
مدینه و درنگ کردن در بقیه مساجد و گذاشتن چیزی در آنها بشرط واجب شدن
هر یک بنذر یا مانند آن و استحاضه در حکم احداث مذکوره ست در وجوب
غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه شرط بودن آن غسل از فوت میت و هم
چنین واجب ست هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب
از روزه بنا بر احوط هر چند ظاهر آن ست که واجب نیست از برای
غیر روزهٔ ماه مبارک رمضان و قضای آن و اما حکم غسل استحاضه
از برای روزه و زکوت و صوم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و شرط است

غسل

غسل جنابت از برای جواز مس نمودن اسم جلاله ملائکه احوط مس
نمودن غیر آن از اعلام ست در جمیع لغات و سایر اسماء غیر از علام
و مثل اسم الله در اسم عبد الله و غیر آن و همچنین شرط است عند
جنابت از برای جواز مس اسماء انبیاء و ائمه علیه السلام بنا بر احوط بلکه
حسب بر آن ضایع از واجبیت و واجب میشود غسل کاهی بنذر و عهد و قسم
و واجب میشود غسل از برای آنچه غیر ذکر شد و نه واجبیت اغسال
مذکوره لنفسها بلکه مستحب است لنفسها در بیان حقیقت غسل
بدانکه غسل عبارت از شستن ظاهر جمیع بدن و شستن سوی راس
میت هر چند احوط ست و اگر سر توقف باشد شستن بشره پیشانی
سوی البته باید بشوید سوی را در این حال اما داخل گوش و بین و دماغ
و ماباین لحیه و داخل سوراخ اصلیل و مثل آن شستن آن ضرورت
و هم چنین ضرورت شستن سوراخی که در گوش میکنند از برای
حلقه هر گاه تنگ باشد که باطن آن دیده نشود لیکن احوط شستن ست
و اگر دیده شود باطن آن واجب شستن آن و مثل آن ست سوراخ دماغ
در دو طرف ظاهر و همچنین ست حکم نسبی هر گاه بریده شده باشد و
ظاهر بدن باید بار تماس باشد یا بر ترتیب و مراد بار تماس فرو رفتن در آب

سبک و سقف بحسب عرف یعنی در عرف بگویند بگذشته داخل در آب
شد و ضرر نیست پرون آوردن جمیع بدن را از آب بلکه اگر تمام
بار از او بلکه یا کمر ما نشینه در آب شد ضرر ندارد ولیکن احوط پرون آوردن
جمیع بدنست از آب و اگر قدری باقی بماند از بدن هر چند بسیار کم
باشد که نشنود و بعد از پرون آمدن از آب معلوم شود باید اعاده
کند غسل را و فائده ثبت آنست که غسل از اجزای مذرجی محصول است باین معنی
که اول آن رسیدن اول جزء از بدنست باب و آخر آن رسیدن آخر
جزء از بدنست باب یا بلا واسطه نیست باکه تحقق آن بر رسیدن آخر جزء
از بدنست باب و قول جایز است از جهال نیست هر چند احوط جمیع
مردن میان هر دو است در نیت لیکن واجب نیست ایشان را معنی
که غسل مذرجی محصول است و ایشان را محصول پس هر گاه بداند و واجب شود ان را
غسل کند صحیح است غسل آن و مراد از ترتیب شستن سر است پس از طرف
راست را پس از طرف چپ و گردن را با سر باید شست و احوط شستن طرف
راست گردن است نیز با طرف راست و شستن طرف چپ است با طرف
راست مردان بجانب چپ فرق میت در معتبر بودن ترتیب در میان
کسی که مسئله را بداند یا بداند یا از او پرسش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان

اجزاء اعضاء و احوط شستن با سر و گردنست با طرف راست و چپ
و در هر یک از سر و طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از ثلثین
باید گذاشت تا یقین بشستن قدر واجب حاصل شود و با یکه قدری از ان بشوید پرون
و قدری از طرف چپ را با طرف راست و قدری از طرف راست
را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که محاذی هر یک از دو طرف
باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری پیشتر از هر طرف و سوالات
در این جا ظاهر نیست و لیکن در غسل استحاضه و احوط مراعات است
هر گاه غسل پیش از ظهور علامتی از امراض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بنای بکال
نیست و هم چنین است در حکم در سر و بطون پس اگر غسلی از ان
باقی بماند که نشنده باشد و باعاده غسل بکند و لیکن در سر باید
باید بعد از شستن آن بشوید طرف چپ را بعد از شستن ان بشوید و اما اگر
دو طرف چپ باقی بماند بعد از انچه باقی مانده است و اگر چیزی نماند بشوید و
مقارن شستن سر نماند و اگر شک کند در عضوی از اعضای غسل التفات نکند
و اگر بعد از تمام شدن غسل حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد
ان را بعمل آورد و اگر کثیر شک باشد التفات آن نکند بد گمان غسل
حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و رجوع در کثرت شک بعرف است

در عرف کثیر آنست نباشد و حکم اطلاق و اما چه طهارت آن و طهارت بدن
[illegible] آن و مباشرت تکلیف افعال ایجوست که در وضو گذشت
پس اگر میتواند خود عمل را بجای درد و اگر نتواند با اعانت غیر یا بدل و درد نحو که
که در وضو گذشت در بیان حقیقت سبابی که غسل میشود و در آن چند
مطلب است در جنابت بدانکه جنابت محقق میشود بیکی از دو چیز
اول غایب شدن حشفه یا قدر آن از ذکر بریده مرد و زن از جلو
در دبر زن و پسر دوم بیرون آمدن منی مرد یا زن در حال
بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع باشد یا اکراه زیاد باشد
یا کم هر چند بقدر ذرّه باشد و بمجرد حرکت کردن منی از محل خود موجب
میشود و همچنین بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی موجب غسل میشود
و همچنین اگر خواب بیند که محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد
موجب غسل میشود و اگر بیرون نیاید از زن منی مرد بر او غسل میشود و بر او غسل
نمیشود اگر شک نماید که منی خود بان هست یا نه یا آنکه مظنه هست که بان
هست واجب میشود غسل و اگر مثلاً مرد است یا خودش مرد بر او لازم
میشود و بخلاف آنکه اگر علم بهم رساند آنکه منی از خودش میباشد یا محلّل است
بانچه خودش واجب است اعاده نماید غسل را در حیض زنان

آن خون سیاه جهنده باشد و گرم باشد و غالب اوقات رنگ
بان بهم میرساند زن در هر ماه پس هرگاه علم داشت [illegible] گمان خون حیض است
اشکال در آن نیست و لیکن گاهی در آن شبهه میشود [illegible] پس اگر شبهه
شود سنجوان کجارت طریق شناختن آن آنست که [illegible] حائضه و نفاس در
فرج خود کند و قدری صبر نماید و بهتر آن است که در وقتیکه میخواهد این عمل را بکند
پیش سنجاید و پیاپی را ملیده کند و بعد از آن که مدتی گذشت پنبه را بیرون
آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون کجارت است و اگر خون
تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور
اینکه قرح و جروح احاطه بفرج مثل احاطه کجارت مدشه باشد و هم چنین خون
بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر تمیز کند بدون امتحان مذکور یا بحکم بفهم
آن باطل است تمیز هر چند بعد ظاهر شود که خون کجارت بوده است
و کاهی شبهه میشود سنجوان قرحه و طریق شناختن آن است که پیش
سنجاید پس پیاپی را ملیده کند پس بگشت میان را داخل و در فرج کند پس اگر خون
از جیب می آید خون حیض است و اگر از طرف بالا است می آید خون قرحه است
و اگر خون از دو طرف ظاهر شود امتحان سپفایده و باطل خواهد بود و اگر امتحان

کرده نماز کند با ممکن بودن باطل است نماز هر چند بعد معلوم شود که حیض بوده است
و اگر شبیه شود بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد
بآن چنانچه آن چیزی پرون آمده که سگ یکند که آن سان است یا نه
بغیر آن حضوصا هر گاه در عادت اتفاق فتد حکم حیض میکند و همچنین هر خونی
که زان پنج در سیان سه روز و دوازده کمتر منقطع شود حیض است تا وقتی که
که از فروج یا از خروج همچنین هر گاه بعد از گذشتن ده روز از آخر حیض خون
دیده صاف حیض دران باشد و حیض باشد و هم چنین هر گاه خون
منقطع شود در پنج روز باز عود شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض
باهل جمع شود بنا بر اخری و هر خونی که پیش ازان دیده شود از خون
حیض نیست و هم چنین هر گاه هر خونی در حال یاس پنج و صد و
در قرشی تمام زنان شصت سال قمری شرعی است و در غیر قرشی تمام زنان
پنجاه سال قمری شرعی است نزد بعضی محقق نموده و منتظر القرشی و دران
وجهی است و قرشی کسی است که نصف نسب ان بمیزد بگانه برسد
و آن از طرف پدر زنانه یا از طرف پدر پنهانه کفایت میکند و اما از طرف
پنهانی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبه باشد قرشی بودن آن غیر قرشی
غیر قرشی میشود و اگر زنان ده روز است مثل کمتر ایام خالی پرون از حیض

که آن نیز ده روز است و آنچه کمتر ازان حیض نمیتواند شد سه روز است
پس هر گاه یکروز یا دو روز خون به پنج حیض نخواهد بود و هر گاه دو روز و هفده روز
مساوی خون به پنج صاحب عادت میشود و لیکن اگر عدد دو طرف هر دو
مساوی باشد مثل انکه در دو ماه از اول تا پنجم خون به پنج از اصاحب
عادت وقتیه و عدد بگیرند و اگر در عدد مساوی باشد نه در وقت میشود
اینکه در ماه اول پنج روز خون دیده از اول ماه و در ماه دوم پنج روز
خون دید از آخر ماه آنرا صاحب عادت عدد بگیرند و اگر مساوی باشد
در وقت نه در عدد مثل انکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دوم
شش روز و هر دو را از اول ماه خون دید آن را صاحب عادت وقتیه
گیرند و مستحق میشود عادت نیز مساوی دید خون در اول دو هفده روز گاه
همچنانکه مستحق میشود عادت نیز بدین خون در دو دو هفده روز گاه
مساوی در پیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت
وقتی بتنهایی بدین خون ترک عادت کند هر چند خون بصفات حیض
نباشد و صاحب عادت وقتی شها حکم آن حکم مضطربه است و حکم
آن می آید و در صاحب عادت عددی بتنهایی خلاف است و اقوی
آنست که بدین خون نیز ترک عادت کند و صاحب عادت هر گاه خون

از آن عادت تجاوز ننماید صبر کند و احتیاط نماید بترک نمودن صلوة
اگر عادت آن از ده کمتر نشده و لیکن احتیاط بر سبیل استحباب و در
ایام احتیاط خلاصه و اقوی استحباب آن است نا ده روز هر
احوط اکثر نمودن یک روز یا دو روز است و بهر تقدیر هر گاه خون منقطع
شده ده روز نا کمتر تمام حیض است و هر گاه گذشت از ده روز اگر چه تمیز
باشد یا داشته باشد و مطابق با عادت باشد عادت آن است
و زاید بر عادت مشکوک است یا استحاضه است یا اشکال و اگر تمیز داشته باشد و تمیز
مخالف با عادت باشد هر گاه ده روز در وسط فاصله شود مثل نمودن
عادت خود را در رحمان میث و هر گاه ده روز فاصله نشود اگر مجموع از ده روز
بگذرد در تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز
بگذرد در رجوع بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقره هر گاه ممکن
شود در رجوع نمودن بصفت بآنچه بصفت حیض است کمتر از سه
و بیشتر از ده نباشد و آنچه بصفت حیض نباشد بشهادت یا با ایام پاکی روز
با میشر باشد رجوع کند بصفت حیض و به مجرد دیدن خون ترک عبادت نماید
بلکه اقوی آن است که ترک عبادت نماید بهر چند خون بصفت حیض نباشد
و هر گاه رجوع بصفت ممکن نباشد بآنچه صفت حیض است کمتر از سه میشر از ده

نباشد

و آنچه بصفت حیض نباشد شهادت با ایام پاکی کمتر از ده نباشد پس اگر قبله
باشد و آن عبارت است از آنکه ابتدا بخون دیدن نموده باشد و عادت
آن مستقر نشده باشد رجوع کند بعادت خویشان پدری و مادری خود
با پدری شهادت یا مادری شهادت اگر ممکن نباشد بآنچه از برای او حیض باشد
باشد و ایشان نیز مستحاضه باشند و اگر ممکن نباشد بآنچه از برای او حیض
نباشد یا باشند و متفق نباشند یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت
ایشان مثل مضطربه است و مضطربه عبارت است از آنکه
فراموش کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقره
شده باشد بآنچه خون مکرر دیده باشد و عادت از برای آن
مستقر نشده باشد و آن باید در هر ماه یک روز یا چند روز را حیض قرار دهد
و لیکن حکم مذکور از برای مضطربه در صورت فراموشی عادت
تکلیف ندارد در هر ماه عدد و وقت هر دو را فراموش کرده باشد
یا عدد را شهادت اگر وقت را شهادت فراموش کرده باشند در آن
تفصیلیست که در این رساله ذکر آن مناسب نیست باقی
مانند احکام حایض و از جمله آن است که صحیح نیست از آن نماز
نه واجب و نه سنت و نه احتیاط و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه تنبیه

اگر در بین نماز حایض شود نماز او باطل است حتی اگر حرفی از تشهد
مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام نیز واجب و اگر در نماز باشد
و گمان نماید که حایض شد داخل کند دست خود را بمالد بموضعی که خون
بیرون می آید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود
و اعاده نماز را تمام نماید لیکن ظاهر آنست که اگر چنین نکند و نماز را تمام
کند علمی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر شود حایض شدن
یا معلوم شود بین بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه بیان شد باطل
نیست سنگ نیز مبطل نیست و در کلم حیض آنست سایر احداث
و همچنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرام است
بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و در نگ نمودن
در باقی مساجد و ظاهر جایز بودن عبور است در روضات مقدسه مطهره
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و مستحب است عبور در مسجد الجناب بلکه در حرام است
گذاشتن چیزی در مسجد و خواندن طی از سور عزائم و اجزاء اشهایه
بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و الا مشترک نباشد حرام است
چه بقصد جزئیت و چه بقصد غیر جزئیت و حرام است بر نمودن
کتابت قرآن و طی کردن حایض در غسل مادامیکه خون با قیست

و هر گاه طاهر شد جایز است بشرط شستن فرج و هر گاه طی نمود واجب

کفاره است هر چند قول باجتناب خالی از رجحان نیست و کفاره در غیر نخستین
ربع صیرفی طلاست در اول حیض و در وسط نصف آن و در آخر ربع و احوط
آنست که سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت و در کفاره مکنه مستحب
است برای هر فقیری یک مد و از جمله احکام استظهار است باستظهار زنان
خون بیش از ده روز را بنکه نبیند کمتر از سه روز خون بعد از ایام عادت
نبیند و نکش را آن بیاید بقدر یکه حقیقت امر ظاهر شود پس هر گاه نبیند پاک
بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر نبیند پس بیرون آمد نه صبر کند تا
پاک شود یا ده روز نگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم پاک
بر دیوار گذاشتن آن مستحب است در نفاس و آن حکم
که در زائیدن زنان می باید بخواهد همراه طفل بیاید بلکه بعد از آن
خواه هر دو وقت بشرط آنکه گمان نکرده باشند که هر گاه ده روز را بیرون
گذشته باشد و بعد از آن خون چند نفاس نخواهد بود و مدت
میان آنکه تمام طفل متولد شود تا تمام شده سقط شود هر چند مضغه باشد
بلکه علقه باشد بشرط آنکه علم بهم رسد مادامیکه آن مبدء انسان است
یا چهار ماهه شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد

و هم چنین بمجرد دیدن هر گاه خون ببیند و خون همیشه نبیند هر چند
بقدر لطخه باشد از برای اقل نفاس تجدید عادت است پس ممکن است بقدر لطخه
باشد و اکثر آن ده روز است و آی نفاس غیر صاحب عادت مستمر است
چه بر ده روز منقطع شود چه نگذرد و صاحب عادت مستمر نفاس آن بقدر
عادت اوست و اما اگر بر گذرد از ده خون منقطع شود نفاس و آی تمام آن
بقدر عادت است و هم چنین اگر بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس
او است و تمیز آن مضمحل لکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد
یا ده روز را وقتی است در اول و آخر خون به بیند یا در تمام مدت مذکور و اما کلانی
آن که اگر در یکی از اول یا آخر یا وسط خون دید نفاس او بقدر دیدن خون است
چنانچه اگر در وسط و آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن مختص
بطرفین و آنچه زمان مابین آن است خواهد بود پس کسی که عادت او
هشت روز باشد در اول و آخر خون ببیند تمام نفاس است و اگر
در اول و چهارم و پنجم یا هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود
چنانچه اگر مبتدیه باشد مرکب روز از این روزها را نفاس آن مختص
بقدار دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا دید از عادت
گذشت و بر ده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آن

که شبیه بحال مبتدیه مضطربه یا ده روز و هر چیزی که مستحاضه بر خالص از حیض و طهر
پس از یک روز پاک در حیضت و استحاضه بدانکه آن بر سه قسم است
قلیله متوسطه و کثیره قلیله آن است که نه پنبه که در فرج میگذارد خون تمام
برسد و لیکن آنرا فرو نگیرد تمام و متوسطه آن است که خون در پنبه فرو رود
و از آن نگذرد و کثیره آن است که خون از پنبه بگذرد و بلکه بر سد بحدی که
بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب است وضوء واجب است از برای
هر نماز و احتیاط آکد آنست که هر نمازی را با غسل کند و وضوء نیز بکند
و در قسم دوم یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضوء
از برای هر نماز و لیکن واجب شدن شرط است بلکه پیش از نماز
صبح خون پنبه را فرو گیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه را فرو گیرد حکم آن
حکم قلیله است که غسل در آن روز واجب نمیشود بلکه واجب است وضوء
از برای هر نماز و احتیاط شرط است و در هر نماز نشست و در قسم سیم
سه غسل واجب میشود یکی از برای نماز صبح اگر نماز را نگذارد و اگر
بگذارد جمع نماید میان نافله شب و نماز صبح با غسل چنانچه گفته شد بکند
از برای نماز نوافل روز و شب غسل هر یک از فرد و زوج آن و یکی
از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو یکی از برای نماز مغرب و عشا که جمع

کند بر میان او بر رود و اگر خواهد هر نماز را بیک غسل بکند جایز است و وضوء
باید کرد با هر یک از اغسال همچنانکه گذشت و واجب نیست وضوء
از برای هر یک از نماز عصر و عشاء خلافست و احوط جمع میان آنست بلکه
وجوب حالی از رجحان نیست و واجب نوافل غسل بی وضوء و در سه
قسم گذشته در حالتی است که خونیکه باعث غسل باوضوء میشود
پیش از نماز بهم برسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط آنکه غسل
با وضوء بعمل نیاورده باشد از برای آن چون بعد از بدن آن و لیکن
آنچه ذکر شد در حکم آن قسم در وقتی است که خون سبک نسبت باشد
پس اگر بنبیل روی داد هر غسل اول کرفت بقلت برگرده و باقلت بکرفت
برگرده و حکم بر سیکرده و پس اگر میش از غسل نمودن از برای نماز صبح
کرفت برگرده بقلت کفایت میکند و غسل چنانچه اگر بعد از نماز
صبح قلت برگرده بکرفت دو غسل خواهد نمود و در آن روز و اگر بعد از نماز
ظهرین چنین شد یک غسل میکند و همچنین اگر بعد از نماز صبح قلت
برگرده و متوسط در آن روز غسل بر دمیت و احوط آن است که از برای
رفع مانعیتی احتیاط در جائیکه مرجب وضوء بود در جائیکه مرجب غسل
بود غسل نماید مثل آنکه هر گاه وضوء یا غسل نمود و پیش از نماز کردن

از شروع در نماز آب بیابد و ممکن شود او را استعمال آن و بقدر توان استعمال
نمودن آب بکند و تیمم آن باطل میشود و اگر در میان نماز آب یابد باطل میشود
چه بعد از استعمال کردن و احوط تمام نمودن نماز و قضا و با اعادهٔ
آن است و باید دانست که آنچه ذکر کردند بنا بر قول بجواز تیمم و اما بنا
بر تیمم نیست و اما بنا بر قول باینکه جایز نیست تیمم کردن در تنگی وقت یا بکمال نماز
واجب و اگر کسی کند بدل از غسل و محدث حدث اصغر میشود و واجب
تیمم کردن بدل از غسل و احوط آن است که جمع نماید میان وضوء و تیمم و قادری
که قادر باشد بر آب و جمع نمودن میان و تیمم است بر قادری که نماید بر
آب یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل فصل چهارم در تیمم
واجب بدانکه تیمم واجب است بر جهات از برای نماز واجب و چه
سنت بشرط ممکن نمودن وضوء با غسل و ممکن بودن تیمم واجب است
تیمم از برای سایر آنچه واجب میشود طهارت با آن از برای آن مثل روزه ماه
رمضان و قضای آن و تیمم از برای داخل شدن مسجد حرام و مسجد مدینه
و یک نماز و در باقی مساجد و مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود
هر یک از امور مذکوره مثل وضوء است واجب است بر کسی که تیمم شود
در مسجد مدینه یا مسجد حرام از برای بیرون آمدن از آن هر گاه غسل ممکن نباشد

و زمان کمتر از زمان هم باشد و باعث تأخیر نجاست
نشود و وجوب غسل در این حال جایز از قوت نیست و بعضی محکوم کرده بجنب
حابس بقمار او در وجوب تیمم از برای بیرون آمدن از اول خوف است
و واجب میشود بر تیمم بتذر و عهد و قسم بشرطی که در کتاب تذر مذکور خواهد
انشاء الله تعالی مبحث دوم در طهارت از خبث و در آن چند باب است
باب اول در انواع نجاسات و در آن دو فصل است فصل اول در بول
بول و غایط هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و صاحب نفس
سائله باشد بعضی بنون جهنده که بیرون میاید از رگ در وقت پریدن فرق
نیست در غیر ماکول اللحم آنکه انسان باشد یا حیوان صحرایی باشد یا دریایی
طیر باشد یا غیر طیر و طیر خفاش باشد یا غیر خفاش حرمت خوردن آن
اصلی باشد یا عارضی مثل جلال و حیوانی که شیر خوک خورده باشد تا آنکه توبه
کرده باشد اما آن و بهیمه باشد یا غیر بهیمه که موطوء شده باشد چه در وقع
چه در دبر سیم نجاست در حیوانی که سائله باشد هر چند حلال
گوشت باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون بسیار
چه از رگ بیاید چه از غیر رگ مگر خونی که باقی میماند در ذبیحه ماکول اللحم بعد از بیرون
خونی که متعارف است از آن ذبیحه شود که ظاهر است و هم چنین خونی که مشتبه

طاهر شود چهم و ششم سگ و خوک صحرایی است و هم چنین هر جزئی
هر یک هر چند اجزایی که حیوه در آنها حلول نکرده باشد مانند موی و ناخن
هفتم سبع است هر گاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد
مگر بچه آدمی که بنجاست آن بعد از شستن و شدن و پیش از غسل و ادلت
و احوط و اجزاء میته نجس و نجس است خواه جدا شود از آن در حال حیوه یا در
غیر حال حیوه اگر از اجزایی باشد که حیوه در آنها حلول کرده باشد و در اجزاء
صغار یکه از انسان جدا شود مثل لب جدا شود و در بعضی دقاق و نصاری
و مجوس و هم چنین است حکم در اجزاء آنها هر چند از اجزایی باشد که حیوه
در آنها حلول کرده باشد و طریق معرفت کافر آن است که از کفار انهبت
یا ریابت یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط اجتناب از اولاد
کافر است پیش از بلوغ جایکه احوط اجتناب از آنست و لیکن ظاهر
از ایشان اقوی است اما مخروف و البته کفار طاهر اند تا وقتیکه علم
بنجاست پیدا شود و ایشان بر طوبت و ماندن هم زنند و مطلق تطهیر
کفایت میکند در نجاست نهم شراب و هر مسکری که در اصل روان
باشد هر چند بجمید و ظهر الحاق مکروهات بان هر گاه غلیان هم پیدا کند
و بعضی علاوه نموده اند اعتبار خشونت در نجیسه و طهر و احوط اجتناب است

مطلقا اگر اسکار از ان ظاهر نشود و الا حکم نجاست یا انکال است هم چنین قطعات
دان ریخته بعمل میاید هم چنانکه ذکر نموده شد و معتبر دران صدق است در عرف
عرب بازده هم عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول جنابت شده
یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد یا از زنا باشد یا در لواط یا بوطی بهیمه غیر
انها از انچه حرمت ان ذاتی باشد بلکه در وطی حائض و وطی در دبر زنده
یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن آن بنا بر قوی اجتناب است و دار دهم
عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط باب
دوم در احکام نجاسات واجب است ازاله نجاست از مسجد بلکه
نجاست و شرط است ازاله ان از رخت و بدن از برای صحت نماز و
طواف با انکال یا معفو بودن و داخل بجود بیشتر از برای بچه کردن
و از ظروف از برای استعمال کردن بر طهارت و در انچه مشروط بطهارت
است از خوردن و خواب بیدن و تطهیر نمودن هر گاه استعمال ان محرم
نفسی نجاست باشد و اما کول از برای خوردن واجب است
ازاله آن از مساجد و هم چنین از مصحف و الات مختصه بان مثل جلد و تار
صراع معدنه در وی پوشش انها بنا بر احوط و حرام است بخش نمودن مصحف
و معفو است خون خروج و دانکه خون منقطع نشود تا بمدت

باشد و اما بانچه پیشتر از طهران باشد بانچه در رخت و بدن
چه مقدور او باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال و کنه تواند مسح نماید
نماید یا نه محکن باشد چاره ان بدوائی یا بخیر وح نموده باشد خودش
بعصیان یا نه و هم چنین معفو است عرقی که بان نجس شود کر انسان
کمتر که ازان خالی باشد و لیکن عفو از انچه شبیه پیش مخصوص صاحب خروج
و فروج است پس اگر ان رخت را دیگری میپوشد عفو از برای ان
و هم چنین اگر شک کند که خون از خروج و فروج است یا از غیر ان یا
معفو است نیز خون کمتر از درهم در رخت بلکه از بدن و در نماز
عفو هر چیز احوط اجتناب است لیکن این حکم در خون غیر سبیلین
و نفاس استحاضه است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ماکول اللحم بنا بر احوط
بلکه خالی از رجحان نیست و احوط در رجحان و مقدار درهم اکتفا بر
بمقدار ناخن انهام متعارف است یا بمقدار مجدبه حویزاده اظهر بمجدبه
باخص راحت است که کردی کف باشد و مراد بناخن انهام
ناخن کفت بزرگ است و هم چنین معفو است نجاست نیز که
نمازیان تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس پس لباد پس صوف و مویل
خز باشد چه نباشد هر چند عمامه پیچیده باشد و احوط در خز صلب است

چنانچه هرگاه خیاطی را تاه نموده و در جیب خود گذارد و طاهر آن است
که باطل نشود و نماز و تیمم کرده صبی یا مجنون اگر یک جامه داشته باشد
کفایت میکند شمس ان در روز یکشنبه از پول هر وقت که خواهد
لیکن بهتر آن است که در هر روز بشوید که جامه را بطهارت باکتر
بوده باشد نجاست سیاهی برده باشد و واجب است در شستن
پول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود با غیر جاری
مگر پول طفل شیرخوار که مسلم در ان نجاست یا نجاست باقرد
کر متنجس تمام جهل را که پول بان رسیده باشد یا غلبه آب
بر پول هرچند غساله در محل بیرون نرود ولیکن احوط بیرون کردن
ان است و اما در آب جاری کفایت میکند یکدفعه بلکه
در آب اگر نیز بهت کفایت کردن یکدفعه هرچند احوط تعدد است
و در غیر رخت و بدن و پول از سایر نجاسات احوط ان است
که دو دفعه بشوید و در غیر ظروف هرچند اظهر کفایت سه دفعه
یکدفعه است در غیر پول و اما در ظروف سه دفعه باید شسته شود
از هر نجاستی غیر از نجاست سگ و خوک و شراب و دو نوع
سگ و خوک که عبارت است از شاشیدن انها از طرف بطرف

در بیرون شستن حضرصا در دو نوعی از ان آب که اخیرا نجاست احوط ان است
که هفت مرتبه شسته شود و هرچند در غیر خمر ظاهر کفایت سه دفعه است و تعدد
در شراب احوط ان است که هفت دفعه بشویند هرچند ظاهر کفایت دو دفعه است
هرگاه ظرف ان جرب یا باشد با سفالیا باشد یا روغن یا گچ دباغت احوط است
هرچند اقوی قول بطهران است و اما در نوع خوک سگ پس واجب است
هفت دفعه شستن و در سگ واجب است سه دفعه شستن هرچند احوط ان است
که هفت دفعه بشوید لکن شستن اول باید بسنگ یا شن یا خاک
خشک یا الته بموضع نجاست یکدفعه و دیگر با آب بشویند دو دفعه خاکستر
و گچ و اشنان و امثال انها بعوض خاک کفایت میکند و موقوف است
بطهران چیزی که آب ان فرو نبرد و در شستن ان گرفته شود و با آب
فلیل بگردد رفع کند حاجت بفشردن ندارد چنانچه گذشت اما در آب
جاری باکر ظاهر ان است که حاجت نیست بفشردن هرچند احوط
و واجب در تطهیر نجاسات برطرف کردن عین نجاست است از
دانه پوست ان و فرق نیست در وجوب قربت برطرف کردن میان نجس
و متنجس هرگاه موضع نجاست مشتبه شود اگر در یک لباس یا بدن است
شستن هر موضعی از ان که احتمال نجاست دارد باشد اگر احتمال

و زر با زان باشد واجب است شستن جمیع اگر آشنا به در جنس لباس
باغیر لباس باشد هر گاه غیر محصور است واجب نیست شستن آن اگر در
محصور باشد واجب است و اگر نجس نشود و شستن لباس برای نماز کردن
جایز است برهنه نماز کردن بلکه معین است و اگر با غنی از برهنه نماز
مثل سر او انچه مستقر شود با و نماز کند با رخت نجس و اعاده و قضا بر او نیست
و اگر دو لباس پاک برای نماز کردن باشد یکی نجس و دیگری طاهر و نداند کدام
و نجس نشود و برای دیگران و شستن انها نماز را در هر دو بکند هر گاه نماز
را بجایی آورد و بودن رخت یا بدن و علم داشتن بان واجب است
اعاده نمودن نماز را در وقت قضا نمودن ان بعد از وقت اگر
فراموش نجاست را و بعد از فراغ از نماز نجاست را بیند بر او
اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نمانده باشد
قضا کند و اظهر واجب نبودن قضاست و لیکن احوط ترک کردن
قضاست و اگر بعد از وقت نجس بودن رخت یا بدن را پس اگر علم
حاصل شد بعد از فراغ از نماز بیرون رفتن وقت قضا نیست بر او و همچنین
هر گاه در وقت علم حاصل نشد و در بین نماز یا طلاق نماز واجب
اعاده ان هر گاه علم حاصل شد پیش بودن نجاست را و اگر علم حاصل شد

که پیش از نماز نبوده است نجس باشد و در اتطهیر نمودن بدان فعل منافی
قطع نماز نباشد و نماز را تمام کند و اگر نجس نشود نماز باطل است و واجب است اعاده نماز را
و اگر علم نجاست بهم نرساند یا بگذرد بودن وقت نماز را تمام کند و اعاده بر او نیست

در مطهرات و احکام آنها و در آن چند فصل است

باب آب مطلق است بصاف و بر دو قسم است قسم اول آبهای جاری
ظاهر است و آن طاهر است پس آب مضاف رفع نکند خبث را و نجس نمود
بدن غالب نجاست هر چند بقدر کر یا بیشتر از آن باشد و اما آب مطلق پس آبهای پاک
میکند هر چیز را اگر انکه غایت پاک شدن مذکور نشده باشد و اگر رسد با و
نجاست منفعل نمیشود و اقسام چند آب جاری که جاریست در زمین
که روان بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم آن است انچه بجوشد
در زمین و ایستاده باشد و نماند از چاه و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست
مگر انکه رنگ یا بو یا طعم آن نجاست متغیر شود بقدر که باشد به بیاشد
و حوضهای که چهل حقه که متصل بچهل نیمه باشد که در عراق عرب و حجاز
متعارف است و حکم آب جاری است در پاک نمودن و نجس شدن بمجرد
رسیدن نجاست بشرط انکه متصل باشد بچهل نیمه و انچه زیاده بر آنست بقدر کر نباشد لیکن

و در صورت تغیر آب حوض و قلیان از نجاست که آب خرد بقدر
کر باشد بعد از برطرف شدن تغیر و فرق نیست و آنچه گفته شد در میان حمام و غیر
آب باران و حکم آن و حکم آب جاری است در نجس شدن
بجز در رسیدن نجاست بان و پاک نمودن در حالت باریدن چند
جاری شود چه در زمین جمع شده باشد چه در ناودان بیاید طاهر است
چه بقطره چه خود به تنهائی بیاید یا باد آن را بیاورد فرقی نیست میان
ظاهر آنچه آب باران بان برسد و باطن و پاک شدن و جایز نمودن
وضو آب ایستاده پس اگر آن بقدر کر باشد نجس نمیشود
مگر شود آن که رنگ یا طعم یا بوی آن نجاست چه مگر تمام آن تغیر شود
یا قدری از آن و مراد از تغیر که کلمه تغیر حسیت یعنی متغیر شود بحیثیتی که دیده شود
یا چشیده و طعم آن یا بوی بمشام او درک شود و عبارت است از تغیر
رنگ و طعم و بوی و باین صفت هر گاه صفت نجس شود خواه
باشد خواه غیر یا آنکه غلبه کرده باشد در غیر نجاست و به هر گاه حاصل نشود
بجا ماندن آب نجاست و به نقص نمودن و صاف مذکوره از در گاه
یا در آب و گر بحسب وزن هزار رطل است رطل عراقی است که بوزن

که عبارت از نهصد و سی و شش مثقال است و چهار سن یعنی صد و بیست مثقال میشود
و بوزن تبریزی دویست و هشت عباسی صد و بیست مثقال میشود
بحسب مساحت ده وجب نیم در طول در سه وجب نیم در عرض در سه وجب نیم
در عمق است و اگر اطراف حوض و سلسان اختلاف داشته باشد
در طول عرض و عمق یا بعضی از آن با مجموع چهل و دو وجب و هفت شمن
وجب باشد بوجوب مغارف و اگر آب بقدر کر نباشد
هر چند بقدر یکمثقال کم باشد نجس میشود و بر سیدن نجاست آب
وارد بر نجاست شود یا نجاستی که اصابت بمورد آن کرده باشد
مثل سر سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کر رسیده یا خیر باقی میشود
یا آنکه رسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کر بوده کر شده یا خیر
یکمنه یا آنکه باقی است بر قدر کر ظاهر میشود آب مذکور یا نجس نشود و بر سیدن
نجاست و متغیر است خارج شدن آب مطهر و کفایت میکند مجرد انفصال
آب جاه و آن نجس نمیشود مگر بانچه آب کر نجس میشود و آن
چنانچه گذشت و لیکن نجاست کشیدن آب از در گاه واجب میشود
نجاسات بلکه غیر نجاسات در بدن او هر جا عدم ترک است و آن پنج پاره
قسم منقسم میشود کشیدن تمام آب جاه از برای نجاستی که تغیر دهد طعم یا بوی یا رنگ

اب را از برای بحثین قطاع و شراب و باقی مسکرات که دران باشد در اصل
چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطران سی لوکعاب شکنه هر چند
افضل کشیدن تمام آن است و بحثین بست آب کشیدن تمام اب از برای
منی و خون حیض و استحاضه و نفاس و کافر در چه بیشتر زیاشد چه داده
از برای انکه در که او بیجوشد یا دشتا در برف باشد و اند برای عرق جنب
از حرام و عرق شتر جلال و سگ خوک هر کاه یک زده هر ان باید
بنا بر احوط و فضله غیر ماکول اللحم حتی انسان لکن در بول غیر صبی و پسر دو
بستجاب یک کشیدن جمع اب تیز در اینها وجه و خوب ست
و هم چنین از برای بول فضله بحثین یعنی و خون ان از برای قاذورات فضل
و کافر هر کاه دران پسر دو بارنده پسر دو آید و بر بنا سابقا که نفس داده
باشد از برای کشیدن اب بچاه اینها داخل در مفروض شود و هر چند فحص آن
و اکر ممکن نباشد کشیدن تمام آب چاه یا مشقت دارنده بحد بسیار
پر دو مدن آب یا بسیاری ان چهار نفر مرد و نوبت ب بکشند در یکروز
از طلوع صبح صادق تا بغروب و نهیه بستجاب و شروع در عمل بعد از
پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب و اکر اشکالی در عمل را باید اعاده
کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان مسلم چه مرد چه زن چه بالغ یا

چه طفل کشیدن پنجاه دلو از برای بحثین خون بسیار از ظاهر ابدن غیر خون حیض
و استحاضه و نفاس و در خون و بنج کر سفند اکتفا نمودن بسی و چهل
خوب ست و از برای غایط انسان که رقیق باشد یا از هم پاشیده باشد
و دیم اکتفا نمودن بچهل دلو از برای بحثین بول مرد و زن باکره یا
ثیبه و در باره و حرکوش و سگ و شغال کشیدن سی دلو از برای
وقوع آب کر دران و غایب و فضله سگ و بچه با یکی از انها
کشیدن ده دلو از برای غایب خشک و خون کم کشیدن هفت دلو
از برای مردن طیور اکر کبوتر یا بیشتر مرغ یا مردن موش هر کاه از هم پاشیده
یا نفخ کرده و عمل کردن جنب یا مجرد و داخل شدن ان در اب و قلیل
هر کاه پر دو پاید زنده و بول صبی غیر مانع بعد از انکه چیز خورده باشد
و از برای مردن صاحب الوص هر کاه نفخ کرده باشد کشیدن پنج دلو
فضله مرغ حاکی حلال مطلق مرغ چه حلال باشد چه نباشد کشیدن سه دلو
از برای وزغه و عقرب و مار و همچنین از برای موش و اکر از هم نپاشیده و
نفخ نکرده باشد کشیدن یک دلو از برای قاذورات نجسه
وزغه که از وجه میرود و در حال حیات و از برای بول رضیع در بین دو

و مردن کبوتر و شبان در دولو معتبر است عادت نوع چاه و انچه
مناسب آن است و اگر بجای دولو کوچک از دولو بزرگ بکند کفایت میکند
و در پر بودن دولو طریق معارف معتبر است و در کشیدن تمام آب
دولو خاصی معتبر نیست چنانچه در شخص انکش عدالت و استقامت و دیانت
و فضیلت معتبر نیست بلکه فرق در میان حیوان و انسان نیز نیست
در جمیع اقسام کشیدن آب بعد از بیرون آوردن باعث
آن است مگر در صورت کشیدن تمام آب سعد و شود و مثل انکه
موش در چاه بمیرد حکم نیز متعدد میشود مانند که آب در چاه باشد
چه مثلهم باشد مثل افتادن دو موش با مثل هم نباشد مثل افتادن
یکموش و یک گربه آب نیم خورده پس اگر از نخل العین نجس
و از ظاهر العین طاهر است هرچند از غیر ماکول اللحم باشد باز طهوری تمام
کر بنسبت سخوردن هرگاه موضع ملاقات انها طاهر باشد یا از منسوج تمام
و در باقی مطهرات دان چند چیز است آفتاب اول پاک میکند
دبور یا حصیر را از بول هرگاه بتکاند از عین آفتاب هرچند هوا خالی
از رطوبت نباشد بلکه ظاهر آن است که پاک میکند هر نجاستی را که عرضا از بیرون
نباشد هرچند ان نجاست بر زمین دبور یا حصیر نباشد بلکه بر غیر بوریا چنانچه ثابت گردد

کر مشکول نباشد مثل درخت و میوه و علف و باقی چیزها یا کر از زمین ببرد
، و اینکه در جای خود باقی باشد و قطع نشده باشد و همچنین است حکم دیوار
و سقف حجره و در پنجره و امثال ستون و نخلستان چنانچه فرق نیست
در زمین میان انکه سنگ باشد یا خاک یا نخلستان بر روی خاک فرش شده یا
یا بر سنگ و قیر و گچ و آجر و نخلستان بافته شده باشد و اگر نجاست
خشکیده باشد دوباره تر نکند و آب را نجس نگرداند کفایت
میکند و فرق نیست در پاک نمودن آن میان ظاهر و باطن هرگاه
رطوبت متصل باشد از ظاهر به باطن و اگر ظاهر خشک باشد
و نجاست باطن منفصل باشد و از ظاهر بباید آفتاب پاک نمیکند
زمین و ان پاک میکند به قدم و همچنین نعلین را هرگاه نجاست
باشد باره رفتن یا پا مالیدن بر زمین به چیزی که میان نجاست طرف
شود و هرچند احوط سه رفتن بعدد یافته رفتن است و اگر نجاست
در کنار از نرود بر طرف شود و همچنین پاک میکند هر چیزی را که
رعایا باشد و نه اعضای اعیج را و از انوار زمین کبریت
احمر بلکه زنجبره و عصاره و غیره را و لیکن اکثفای انچه ذکر شده

کتابخانه مجلس شورای ملی

احوط است بلکه احوط در آن کشیدن بغلیین، چنانست و شرط است تنگ دهانی
و عبارت آن و طریقت داشتن پنج رغلیین و قدم و مثال آن هر پنج احوط است
احتمالست به تبدیل شدن حقیقت نجس و تخلل بحقیقت خمر از بدن نجس
نباشد و احتمال تبدیل اوصاف متفرق شدن اجزاء اخبار مذکور و جهت پاک
شدن نجاست و دود استعمال انواع بسیار پیشه در قبیل عاشر شدن باد و دود
شدن عذره و مثل آن و دود و غایاتی که از اجزاء نجس حاصل شود احوط
اجتناب است چنین و در حرف هر کاه کل آن نجس باشد سایر اجزای
همچنین است کرم شدن عذره و تنگ شدن سگ و پرل شدن
آب نجس و ابزاری حیوان ماکول اللحم همچنین نشر با بر کبن
با جمع شدن غذای نجس هر چه باشد و در ابزای او همچنین احتمال
شدن نجس بتبخیر بخار هر کاه علم بالا رفتن اجزای آن بخار هم
نرسد و همچنین است احتمال عصیر نجس بر کردن و هم چنین شراب
هر چند بعلاج باشد خواه آنچه علاج بان میشود باقی نماند یا نشود و
احتمال آن پاک شدن بتبدیل بدون رطوبات کاغذ از آب
دوات و دامن و بیضه و امثال آن با سم چنین و آنچه متصل بدن او باشد
از شرمگاه و ناخن و دندان و اما طراف و آنچه بر طریق مداقت آن نرود
باشد

اگر آید سر ما سوی میدان مرد
از جسم افکارم بسان جا مرد
کین دل بکیدی تو بتلا دارد
یارب که بالای تو چه بلا دارد

چشم بد اندیشت بیرا باد

شب با سبا پیغام کردم با صد مهر و وفا
در گریبان آورد از سر درد انم آرام جانم
کجا رفتی ای عزیزم کجا رفتی ای عزیزم
حسرت بر جان عزیزم درد بلا دارد
از اهل حرم میسر کی فتاد تواند
چون آن کفتار رفتار تواند
این رخ که چون سیمای مصطفا دارد
خورشید رخشان را از رو زیبا دارد

صاحب جمع صاحب

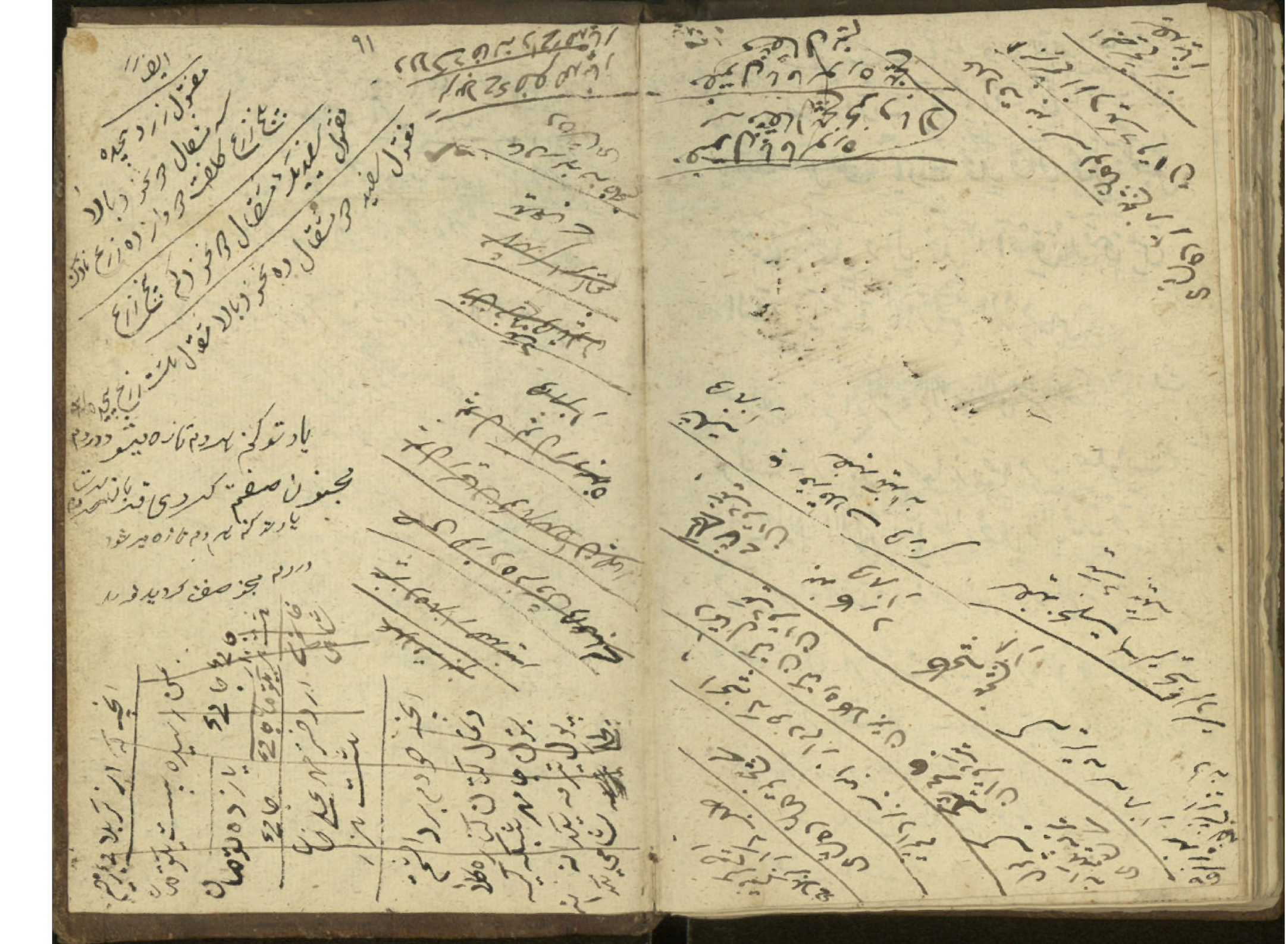

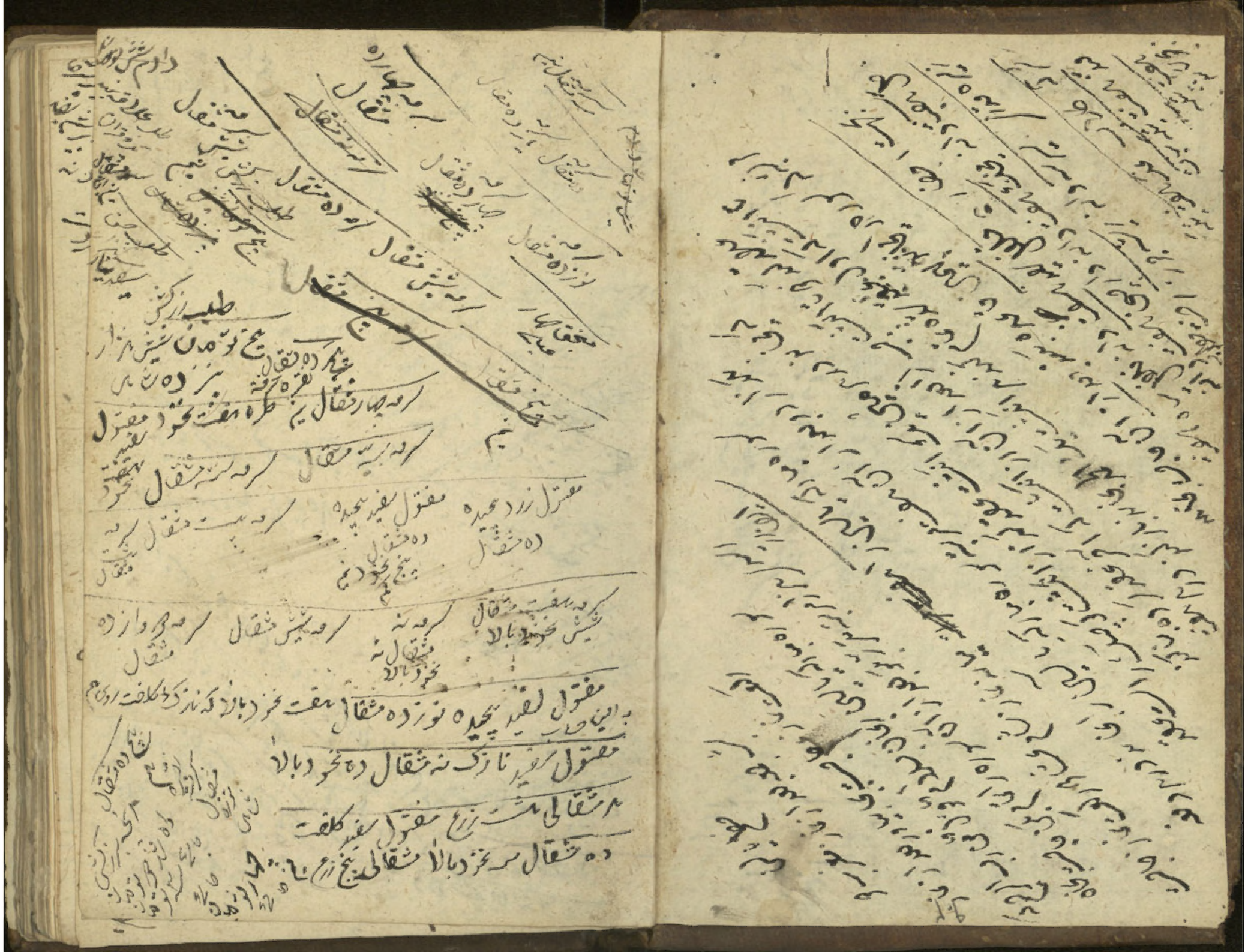

بجهت آمدن غایب

از روز جمعه شب بعد از نماز صبح تا
با کسی حرف نزند صد مرتبه بگوید

خدایا در دل دارم روا کن
خدایا مطلبی دارم روا کن
خدایا غائبی دارم بیاور
خدایا روی غایب را بما کن